

آخرین روزهای پیامبر (ص) - ۲

جلسه دوم: دو هفته آخر زندگی پیامبر



محسن کدیور

۱ اسفند ۱۳۹۶

آخرین روزهای پیامبر (ص) - ۲

در مجلس بزرگداشت پیامبرمان به مناسبت سالگرد رحلتش نشستیم. کلام را با توصیف رسول خدا از زبان خداوند آغاز می‌کنم: **يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا** (الاحزاب ۴۵-۴۶) «ای پیامبر! ما تو را گواه فرستادیم و بشارت‌دهنده و انذارکننده! و تو را دعوت‌کننده بسوی خدا به فرمان او قرار دادیم، و چراغی روشنی‌بخش!» علی بن ابی طالب (ع) که بیش از هر انسانی پیامبر را می‌شناخت نیز اینگونه محبوب خود را تصیف کرده است: **كَلَامُهُ بَيِّنٌ وَصَمْتُهُ لِسَانٌ** (نهج البلاغه، خطبه ۹۸) کلامش آشکار می‌کرد و سکوتش زبان داشت. **سِيرَتُهُ الْقَصْدُ وَسُنَّتُهُ الرُّشْدُ وَكَلَامُهُ الْفَصْلُ وَحُكْمُهُ الْعَدْلُ** (نهج البلاغه، خطبه ۹۴) روشش میانه روی، سنتش رشد، کلامش فصل الخطاب و حکمش دادگری بود.

درباره دو خطبه مهم پیامبر در منی و غدیر خم و نیز جیش أسامة و به شکل مختصر درباره وفات ایشان در جلسه اول سخن گفتم. (۱) پرسش اصلی این جلسه این است: آخرین سخنان و وصایای پیامبر چه بوده است؟ دو هفته آخر زندگی پیامبر معرکه اختلافات مذهبی است. در کتب سیره و حدیث بسیاری مطالب در این مقطع به پیامبر نسبت داده شده که به دشواری می‌توان پذیرفت پیامبر چنین گفته باشد. به کمک تفکر انتقادی و روش تاریخی قدیمی ترین منابع معتبر اهل سنت و شیعه را در این زمینه بررسی کرده و نکاتی که یقین نسبی به صدور آن از پیامبر است در اینجا گردآورده‌ام. برای هر عبارتی که به پیامبر نسبت می‌دهم ساعتها وقت صرف شده و تا اطمینان از صدور آن حاصل نشده نقل نکرده‌ام. از منابع اقدم اهل سنت بیشتر نقل می‌کنم، تا شیعیان دو هفته آخر حیات پیامبرشان را به روایت اهل سنت بشنوند.

آخرین روزهای پیامبر (ص) - ۲

واکاوی تاریخ کاری عبث نیست. آنها که درست تاریخ را نمی‌خوانند اشتباهات تاریخی را تکرار می‌کنند. تاریخ می‌خوانیم تا عبرت بگیریم. در مقطع مورد بحث که منشأ نزاعهای مذهبی است این توصیه که کلاً از خیر پرداختن به این دوره بگذریم کار درستی نیست. اگر ما نگوئیم معنایش این نیست که گفته نمی‌شود. برعکس چه اهل سنت و چه شیعیان سنتی با شدت و غلظت تمام این مقطع را در منابر مساجد روایت می‌کنند. اما روایت آنها سه ایراد اساسی دارد: یکی اینکه جزم اندیشانه، غیرانتقادی و بدون اتکا به روش تحلیل تاریخی روایت می‌کنند، دیگر آنکه گزینشی از مدارک تنها آنچه که مطابق دیدگاه مذهبی‌شان است روایت می‌کنند. سوم با مذهب دیگر اهل مدارا و تسامح و گفتگو نیستند.

تقریب بین مذاهب اسلامی که اقدامی خداپسندانه و مرضی رضایت پیامبر است در گرو دو امر است پیش گرفتن روش انتقادی در مطالعه تاریخ و دیگر باور داشتن به مدارای مذهبی. کسی می‌تواند این دو اصل اصیل را رعایت کند که از هویت مذهبی خود «شرمنده» نباشد! و از بیان حقیقت هرچه باشد واهمه نداشته باشد. عالمانه و منصفانه وارد بحث شود و به سیره سلف صالح در گفتگوی توأم با احترام و ادب و در عین حال مستند به مدارک معتبر با برادران و خواهران ایمانی از دیگر مذاهب اسلامی وارد بحث شود. این شیوه ای است که عبدالحسین شرف الدین عاملی در کتاب «المراجعات» در پیش گرفته است و من از مرحوم استاد منتظری فراگرفته ام و در این جلسه به امید خدا مو به مو بر این منوال به پیش می‌برم. امیدوارم این بحث در ارتقای هویت دینی و مذهبی و نیز تقریب مذاهب اسلامی مفید باشد و ما را در تاسی به تعالیم پیامبرمان یاری کند. پیشاپیش از نقد أصحاب فضل استقبال می‌کنم.

آخرین روزهای پیامبر (ص) - ۲

سخن این مجلس شامل هفت بخش به شرح ذیل است:

- آیا پیامبر وصیت نکرده است؟

- زیارت اهل بقیع

- حضور در مسجد النبی

- با خانواده

- وفات

- غسل و کفن و دفن

- انگشت اشاره پیامبر

بخش اول. آیا پیامبر وصیت نکرده است؟!

پیامبر «وصایای عمومی» خود را در خطبه‌های حجة‌الوداع در مسجد خیف، منی و غدیر خم اعلام کرد. متن خطبه‌های پیامبر در غالب کتب اقدم فریقین درج شده که قبلاً به تفصیل به آن اشاره شد. آیا پیامبر در روزهای آخر حیاتش در جمع خانواده و صحابه نزدیکش «وصیتی شفاهی یا کتبی» نکرده است؟ به این پرسش دو پاسخ متفاوت داده شده است: پاسخ اول پیامبر وصیتی نکرده است! پاسخ دوم پیامی خواست کتبا وصیت کند اما برخی صحابه مانع شدند! در دنبال به مستندات هر دو پاسخ اشاره می‌شود.

آخرین روزهای پیامبر (ص) - ۲

پاسخ اول: پیامبر وصیتی نکرده است!

به دو نمونه از این پاسخ در معتبرترین منابع اقدم اهل سنت یعنی صحیح بخاری، صحیح مسلم و طبقات ابن سعد اشاره می‌کنم:

الف. عن عائشة قالت: ما ترک رسول الله (ص) دینارا ولا درهما ولا شاة ولا بعیرا ولا اوصی بشیء. (۲) ترجمه: پیامبر نه دینار و درهمی، نه گوسفند و شتری به ارث گذاشت، و نه به چیزی وصیت کرد.

ب. سئل طلحة بن مصرف عن عبدالله بن ابی اوفی: هل اوصی رسول الله (ص)؟ فقال لا. قلت: فلم کُتب علی المسلمین الوصیة، او فلم أمروا بالوصیة؟ قال: اوصی بکتاب الله عز وجل. (۳) ترجمه: طلحة بن مصرف از عبدالله بن ابی اوفی می‌پرسد: آیا رسول خدا (ص) وصیت کرد؟ عبدالله: نه. طلحة: پس [وقتی پیامبر وصیت نکرده] چرا وصیت بر مسلمانان واجب شده است، یا چرا به وصیت کردن امر شده‌اند؟ عبدالله: پیامبر به کتاب خدا وصیت کرد! به روایت ام‌المؤمنین عایشه پیامبر وصیت نکرده است. از روایت دوم برمی‌آید که عدم وصیت پیامبر از همان آغاز برای مسلمانان مورد سوال بوده است.

پاسخ دوم: برخی صحابه مانع وصیت کتبی پیامبر شدند!

مراجعه به معتبرترین منابع اقدم اهل سنت اثبات می‌کند که پیامبر در آخرین پنجشنبه حیاتش زمانی که دیگر توان راه رفتن یا نشستن نداشته و در بستر بیماری افتاده بود (چهار روز قبل از وفات، روز وفات پیامبر بالا جماع دوشنبه بوده است) از اطرافیانش می‌خواهد قلم و دوات بیاورند تا وصیتی بنویسد که باعمل آن مردم هرگز گمراه

آخرین روزهای پیامبر (ص) - ۲

نشوند. برخی صحابه در اینکه پیامبر هشیار است یا در اثر بیماری هذیان می‌گوید تردید کردند. اینکه پیامبر ممکن است هذیان بگوید مورد اعتراض بسیاری از حاضران قرار گرفت. صحابه موافق و مخالف در اطراف پیامبر به مشاجره پرداختند. در حالی ادب اقتضا می‌کرد در محضر رسول خدا نزاع نکنند خصوصا که ایشان بیمار بود. پیامبر خواست نزاع را ترک کنند و از اتاق بیرون بروند. بنابراین با اقدام آن صحابه و همراهانش عملاً اراده پیامبر برای وصیت مکتوب عملی نشد. در این روایات گفته شده که در وقت مرگ، پیامبر شفاها به سه امر وصیت کرد: یکی اینکه مشرکان از جزيرة العرب بیرون رانده شوند. دوم به هیات‌های نمایندگی اجازه ورود دهید آن چنان که در زمان ایشان اجازه داده می‌شد. اما وصیت سوم که ظاهراً مهمترین وصایای سه گانه بوده، راوی فراموش کرده یا عمداً بر زبان نرانده است! به هر حال وصیت سوم پیامبر به کتب حدیث راه نیافته است.

روایاتی که قضیه فوق را نقل کرده‌اند مستفیض و بسیار پرتعداد است. این روایات به چند دسته قابل تقسیمند:

دسته اول: روایاتی که به نام صحابه معترض اشاره نکرده‌اند

به چهار نمونه در این دسته اشاره می‌کنم. این روایات نمونه از طولانی به کوتاه مرتب شده‌اند و هر نمونه در کتب متعددی از منابع اقدم اهل سنت نقل شده است:

الف. الطبقات الکبری ابن سعد (م ۲۳۰)، مسند احمد بن حنبل (م ۲۴۱)، صحیح بخاری (م ۲۵۶)، صحیح مسلم (م ۲۶۱)، و تاریخ طبری (م ۳۱۰):

روایت را به نقل از کتاب جهاد صحیح بخاری نقل می‌کنم: سعید بن جبیر عن ابن عباس رضی الله عنهما انه قال: يوم الخميس وما يوم الخميس، ثم بکی حتی خضب دمه الحصباء، فقال: اشد برسول الله (ص) وجعه يوم الخميس،

آخرین روزهای پیامبر (ص) - ۲

فقال: «أئتونی بكتاب أكتب لكم كتابا لن تضلوا بعده أبدا»، فتنازعوا ولا ينبغي عند نبی تنازع، فقالوا: هجر رسول الله (ص)؟ قال: «دعونی فالذی أنا فيه خير مما تدعوننی إليه»، واوصی عند موته بثلاث: أخرجوا المشركين من جزيرة العرب، وأجيزوا الوفد بنحو ما كنت أجيزهم. ونسيت الثالثة " (۴) ترجمه: سعید بن جبیر از عبدالله بن عباس نقل می کند. ابن عباس: روز پنجشنبه و چه روز پنجشنبه ای! سپس گریست [به حدی که] اشکهایش سنگریزه ها را تر کرد. سپس گفت درد پیامبر روز پنجشنبه شدت گرفت. گفت: کاغذ بیاورید تا چیزی بنویسم که بعد از آن هرگز گمراه نشوید. پس [صحابه حاضر] با هم به نزاع پرداختند، و در محضر پیامبر نزاع زینده نیست. پس گفتند: [آیا] رسول خدا کلامش مختل شده [هذیان می گوید]؟ [وقتی پیامبر سخن آنها را شنید] گفت: ترکم کنید، آنچه در آن هستم بهتر است از آنچه شما مرا به آن می خوانید. و در زمان مرگش به سه امر وصیت کرد: مشرکان را از جزيرة العرب بیرون برانید. به هیات های نمایندگی اجازه ورود دهید آن چنان که من به آنها اجازه می دادم. [راوی می گوید] سومی را فراموش کردم.

در کتاب مغازی صحیح بخاری عبارت اخیر چنین است: سکت عن الثالثة، او قال: فنسيتها. از گفتن سوم سکوت کرد یا گفت فراموش کرده ام. (۵) در کتاب جزیه صحیح بخاری این دو عبارت متفاوت دارد: فقالوا: ما له اهجر استفهموه؟ ترجمه: [آن صحابه چون درخواست پیامبر را شنیدند] گفتند: آیا هشیاری او را ترک کرده؟ از او [سوالاتی] بپرسید [تا هشیاریش را آزمون کنیم]. بعد از ذکر دو مورد وصیت هم روایت اینگونه خاتمه یافته است: والثالثة خير، اما ان سکت عنها، واما ان قالها فنسيتها". قال سفیان: هذا من قول سليمان. (۶) ترجمه: و سومی بهتر

آخرین روزهای پیامبر (ص) - ۲

است. یا از گفتنش ساکت شد یا گفت آن را فراموش کردم. سفیان [راوی طبقه چهارم] جمله اخیر را قول سلیمان

[احول، راوی طبقه سوم] معرفی می‌کند.

در روایت ابن سعد و طبری عبارت اخیر (قال سفیان: هذا من قول سلیمان) نیست. بجایش این اضافه را دارد: او

سکت عنها عمدا. (۷) عمدا سکوت کرد. در روایت مسند ابن حنبل این عبارات را اضافه دارد: فقالوا: ما شأنه،

أهجر؟ - قال سفیان: یعنی هدی - استفهموه. فذهبوا یعیدون علیه. «ترجمه: [آن صحابه چون درخواست پیامبر را

شنیدند] گفتند: او را چه می‌شود؟ آیا هشیاری او را ترک کرده؟ سفیان [که راوی طبقه چهارم روایت است: سفیان

عن سلیمان بن ابی امسلم خال ابی نجیح عن سعید بن جبیر عن ابن عباس، معنای عبارت را توضیح می‌دهد:]

یعنی هذیان می‌گوید؟ از او [سوالاتی] پرسید [تا هشیاریش را آزمون کنیم]. پس به سوی پیامبر برگشتند [تا

هشیاری او را امتحان کنند]. در انتهای روایت بعد از ذکر دو وصیت پیامبر چنین آمده: وسکت سعید عن الثالثة فلا

ادری اسکت عنها عمدا و قال مرة او نسيها؟ و قال سفیان مرة و اما يكون تركها او نسيها. ونسيت الثالثة. ترجمه:

و سعید بن جبیر [طبقه دوم سلسله سند از ابن عباس] از ذکر مورد سوم [وصیت] ساکت شد. [ظاهرا سفیان:]

نمی‌دانم سکوت سعید عمدی بود یا یک بار گفت فراموش کردم؟ یکبار هم سفیان گفت: یا [عمدا مورد سوم را]

نگفت یا فراموش کرده بود. (۸)

ب. صحیح بخاری و صحیح مسلم: همان روایت قبلی بدون وصیت به سه امر (۹).

آخرین روزهای پیامبر (ص) - ۲

ج. الطبقات الکبریٰ ابن سعد، صحیح مسلم، السنن الکبریٰ نسائی و تاریخ طبری: همان روایت قبلی که به این عبارت خاتمه می‌یابد: فقالوا: ان رسول الله یهجر. [صحابه با جمله خبری (غیراستفهامی)] گفتند: پیامبر هشیاریش را از دست داده است. (۱۰)

د. سنن ابی داود: از روایت بلند فوق چیزی نقل نشده الا قضیه وصیت به سه امر که البته سومی کماکان گفته نشده است. (۱۱)

دسته دوم روایات: اشاره بنام صحابه‌ای که مانع کتابت وصیت پیامبر می‌شود به دو نمونه از این روایات اشاره می‌کنم:

الف. الطبقات الکبریٰ ابن سعد، مسند احمد بن حنبل، صحیح بخاری، صحیح مسلم، السنن الکبریٰ نسائی. به دلیل اعتبار و کثرت نقل این روایت در صحیح بخاری، روایت او را از کتاب العلم نقل می‌کنم: عن عبدالله بن عبدالله عن ابن عباس قال: لما اشد بالنبی (ص) وجعه قال: «أتونی بکتاب، أکتب لکم کتابا لا تضلوا بعده»، قال عمر: إن النبی (ص) غلبه الوجع وعندنا کتاب الله حسبنا. فاختلفوا وکثر اللغط، قال: «قوموا عنی ولا ینبغی عندی التنازع»، فخرج ابن عباس یقول: إن الرزیه کل الرزیه ما حال بین رسول الله (ص) و بین کتابه " (۱۲) ابن عباس می‌گوید: چون درد پیامبر شدت پیدا کرد، گفت کاغذی بیاورید تا برایتان چیزی بنویسم که هرگز گمراه نشوید. عمر بن خطاب گفت: درد بر رسول خدا (ص) غلبه کرده [نمی‌داند چه می‌گوید، حال آنکه ما را به چنین وصیتی نیازی نیست زیرا] کتاب خدا نزد ماست و ما را کفایت می‌کند. [بعد از گفته عمر، صحابه حاضر] اختلاف کردند، و حرفهای نامفهوم بالا گرفت. [پیامبر با شنیدن این بگومگوها] گفت: از نزدم بروید، شایسته نبود نزد من نزاع کنید. پس ابن

آخرین روزهای پیامبر (ص) - ۲

عباس بیرون آمد و می گوید: مصیبت، تمام مصیبت آن بود که بین پیامبر و بین [وصیت] نامه اش حائل شد. روایت با الفاظ مفصل تر از جمله: قال عمر: إن النبی (ص) غلبه الوجد وعندکم القرآن، حسبنا کتاب الله. (۱۳) و الفاظ مختصرتر (۱۴)

ب. الطبقات الکبری ابن سعد، مسند احمد بن حنبل، السنن الکبری نسائی: عن ابی الزبیر عن جابر ان رسول الله (ص) دعا بصحیفة فی مرضه لیکتب فیها کتابا لامته بعده لایضلون، وکان فی البیت لغط، وتکلم عمر فترکه. (۱۵) ترجمه: جابر: رسول خدا (ص) در بیماریش کاغذی خواست تا در آن [وصیت] نامه ای برای امتش بنویسد تا بعد از او گمراه نشوند؛ اما در خانه سر و صدا شد، و عمر بن خطاب سخن گفت، پس پیامبر مسئله را ترک کرد. راوی اکثر این روایات یعنی دسته اول (الف و ب و ج) و دسته دوم (الف) عبدالله بن عباس پسر عموی پیامبر است که با جزئیات واقعه را از طرق مختلف نقل کرده است. راوی روایت اخیر جابر بن عبدالله انصاری صحابی شناخته شده و موثق پیامبر است که البته فاقد جزئیات است اما اصل واقعه را به ایجاز باز گفته است، و همانند روایات الف دسته دوم جناب عمر بن خطاب را مانع اصلی مکتوب شدن وصیت پیامبر معرفی می کند.

دسته سوم روایات: اعتراض أمهات مومنین به جناب عمر در الطبقات الکبری ابن سعد

از دو روایت این دسته یکی منقول از جناب عمر بن خطاب شخصیت اصلی قضیه است و دیگری روایت ابن عباس از او و در هر دو روایت بانوان پیامبر پای دیگر قضیه هستند.

ألف. زید بن أسلم عن أبيه عن عمر بن الخطاب قال: كُنَّا عِنْدَ النَّبِيِّ - ص - وَبَيْنَنَا وَبَيْنَ النِّسَاءِ حِجَابٌ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ. ص: اغْسِلُونِي بِسَبْعِ قِرَبٍ وَأَتُونِي بِصَحِيفَةٍ وَدَوَاةٍ أَكْتُبُ لَكُمْ كِتَابًا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُ أَبَدًا! فَقَالَ النِّسَاءُ: أَتُتَوَا رَسُولَ

آخرین روزهای پیامبر (ص) - ۲

اللّٰهُ - ص - بِحَاجَتِهِ. قَالَ عُمَرُ: فَقُلْتُ اسْكُتْ فَإِنَّكَ صَوَاحِبُهُ إِذَا مَرَضَ عَصْرَتُنَّ أَعْيُنُكَ وَإِذَا صَحَّ أَخَذَتْ بَعْنَقه! فقال رسول الله ص: هُنَّ خَيْرٌ مِنْكُمْ! (۱۶) ترجمه: از عمر بن خطاب نقل شده که ما خدمت پیامبر بودیم و بین مردان و بانوان پرده بود. پیامبر (ص) گفت مرا با هفت مَشک آب بشوئید، و برایم کاغذ و دوات بیاورید تا برایتان [وصیت] نامه‌ای بنویسم تا بعد از آن هرگز گمراه نشوید. بانوان گفتند درخواست پیامبر (ص) را اجابت کنید. عمر گفت [به آنها] گفتیم: شما [زنان] ساکت باشید. اگر شما همنشینان او هستید وقتی بیمار شده از چشمانتان آب گرفته‌اید [برایش گریسته‌اید] و و وقتی سالم بوده به گردنش آویخته‌اید! پس پیامبر گفت: آنها [بانوان] از شما بهترند!

نکات جدید این روایت: اولاً تقاضای غسل پیامبر قبل از نوشتن وصیت‌نامه است. ثانیاً راوی شخص عمر بن خطاب است. ثالثاً بانوان پیگیر انجام درخواست پیامبر برای فراهم شدن کاغذ و دوات هستند. رابعاً نگاه جناب عمر کلاً به زنان منفی بوده است. در اینجا نیز از آنها می‌خواهد ساکت باشند و در این امور مردانه دخالت نکنند. وی به بانوان طعنه می‌زند که وقتی مرد خانه بیمار است آبغوره می‌گیرید و وقتی سر حال است آویزه گردنش هستید. پس شما را چه دخالت در اینگونه امور! دنبال امور زنانه‌تان بروید که گریستن و در بستر بودن است! جناب عمر از اجرای فرمان پیامبر چیزی نگفت! خامساً پیامبر کنایه عمر را به بانوان خوش نیامد و از بستر بیماری به وی خطاب کرد: زنانی که به نظر شما حقیرند از شما مردانی که در اجرای فرمان پیامبر کوتاهی می‌کنید برترند! ب. عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ: أَنَّ النَّبِيَّ - ص - قَالَ فِي مَرَضِهِ الَّذِي مَاتَ فِيهِ: ائْتُونِي بِدَوَاةٍ وَصَحِيفَةٍ أَكْتُبُ لَكُمْ كِتَابًا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُ أَبَدًا! فَقَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ: مَنْ لِفُلَانَةٍ وَفُلَانَةٍ مَدَائِنُ الرُّومِ؟ أُنْ رَسُولُ اللَّهِ - ص - لَيْسَ بِمَيِّتٍ حَتَّى نَفْتَحَهَا وَلَوْ

آخرین روزهای پیامبر (ص) - ۲

مَاتَ لَا تَنْتَظِرُنَاهُ كَمَا أَنْتَظَرْتُمْ بَنُو إِسْرَائِيلَ مُوسَى! فَقَالَتْ زَيْنَبُ زَوْجُ النَّبِيِّ ص: أَلَا تَسْمَعُونَ النَّبِيَّ - ص - يَعْهَدُ إِلَيْكُمْ؟ فَلَغَطُوا فَقَالَ: قُومُوا! فَلَمَّا قَامُوا قُبِضَ النَّبِيُّ. (۱۷) ترجمه: ابن عباس: پیامبر در بیماری احتضار گفت برایم دوات و کاغذ بیاورید تا برایتان [وصیت] نامه‌ای بنویسم تا بعد از من هرگز گمراه نشوید. پس عمر بن خطاب گفت: چه کسی برای [تصرف] فلان و بهمان شهرهای روم [قرار است برود]؟ پیامبر (ص) نمی‌میرد تا ما آن شهرها را فتح کنیم، اگر می‌مرد منتظر او می‌ماندیم آن‌چنان‌که بنی اسرائیل منتظر موسی ماندند. زینب [بنت جحش] همسر پیامبر (ص) گفت: آیا نمی‌شنوید که پیامبر (ص) به شما وصیت می‌کند؟ پس [أصحاب] سر و صدا کردند. [پیامبر] گفت: برخیزید [و بروید]، چون برخاستند پیامبر (ص) از دنیا رفته بود.

تازه‌های این روایت: جناب عمر بجای اجابت درخواست پیامبر می‌گوید اصلاً نیازی به وصیت نامه نوشتن نیست، چرا که قرار نیست پیامبر بمیرد! ما در رکاب پیامبر (ص) شهرهای روم را فتح خواهیم کرد. شروع می‌کند به اسم برخی شهرهای روم را بردن که اینکه کدام سردار برای فتح کدام شهر روم در نظر گرفته شده است! اگر هم پیامبر مدتی غیبت کند بزودی برمی‌گردد، مثل غیبت موسی از بنی اسرائیل که دائمی نبود. چرا که پیامبر مرگ ندارد! ما هم منتظر پیامبرمان می‌مانیم. زینب همسر پیامبر که از توجیهات جناب عمر خسته شده بود به وی می‌گوید مگر نمی‌شنوید پیامبر (ص) از شما کاغذ و دوات خواست؟! صحابه بجای اجابت درخواست پیامبر به حرفهای نامربوط خود ادامه دادند. پیامبر چون کاهلی آنها را دید گفت بلند شوید بروید. کاغذ و دوات نخواستم! چون برخاستند، پیامبر قبض روح شده از دنیا رفت.

آخرین روزهای پیامبر (ص) - ۲

عبارت اخیر این روایت وقوع این قضیه را در روز وفات پیامبر اعلام می‌کند یعنی دوشنبه. در حالی که نقلهای دسته اول روز وقوع قضیه را روز پنجشنبه اعلام کرده بود. اصح و اقوی وقوع قضیه صحیفه و دوات در روز پنجشنبه است. بنابراین جمله اخیر روایت یعنی وقوع این قضیه در روز دوشنبه آنرا ضعیف می‌کند. فارغ از جمله یادشده دو روایت اخیر اگرچه مسند هستند و کتاب طبقات ابن سعد هم بعد از سیره ابن هشام اقدام متون موجود است، با این هم عدم نقل این روایت در صحاح سته اعتبار آنها را در درجه دوم بعد از دیگر روایات قضیه که همگی در کتب صحاح یادشده نقل شده اند قرار می‌دهد.

بحث و بررسی

اول. اکنون اگر نگاهی کلی به روایات پاسخ دوم بیندازیم مشخص می‌شود که مجموعاً حداقل سی روایت درباره درخواست پیامبر از صحابه برای کتابت وصیت نامه در هفت کتاب معتبر اقدام اهل سنت نقل شده است. چهار کتاب از این هفت کتاب معتبرترین کتب روایی اهل سنت هستند: صحیح بخاری، صحیح مسلم، سنن ابوداود و سنن کبری نسائی. سه کتاب دیگر هم در درجه بعدی کتب معتبری هستند: مسند احمد بن حنبل، طبقات ابن سعد و تاریخ طبری. از این سی روایت نیمی از آنها یعنی پانزده روایت در چهار کتاب روایی معتبر یادشده نقل شده اند و بطور خاص ده روایت آن یعنی یک سوم کل روایات قضیه در صحیحین نقل شده اند، بطور مشخص امام بخاری هفت روایت در باره این قضیه در کتاب مهم خود آورده است. از سی روایت مذکور چهارده روایت به نقش محوری جناب عمر بن خطاب در ممانعت از مکتوب شدن وصیت رسول خدا تصریح دارند از جمله سه روایت در صحیح بخاری، یک روایت در صحیح مسلم و سه روایت در سنن کبری نسائی. با قاطعیت می‌توان گفت بر اساس مدارک

آخرین روزهای پیامبر (ص) - ۲

معتبر موجود بدون کمترین تردیدی قضیه واقع شده است. یعنی پیامبر قصد نوشتن وصیت نامه داشته، اما جناب

عمر بن خطاب و همفکران وی مانع شده اند.

دوم. پیامبر گفتنی‌هایش را با امتش در میان گذاشته بود. در خطبه‌های حجة الوداع نیز از جمله در منی و غدیر

خم و صایای عمومیش را با پیروانش به صراحت بر زبان رانده بود. بنابراین چه چیزی باقی مانده بود تا به عنوان

آخرین وصیت بنویسد تا مردم هرگز گمراه نشوند؟ قاعدتا پیامبر صحابه خود را می شناخت و عکس العمل آنها

برایش قابل پیش‌بینی بود. از سوی دیگر بعد از شنیدن نظر مخالف جناب عمر بن خطاب و پیروانش بر نوشتن

وصیت نامه اصرار نکرد. آیا امر ناگفته‌ای مانده بود که بدون آن دین و رسالت ناقص بماند؟ قاعدتا بعد از آیه

اکمال و لوازم آن پیامبر ماموریت خود را اعم از ابلاغ قرآن و تعلیم سنت خود به پایان برده است. بنابراین مقصود

ایشان از درخواست نوشتن وصیت چه بود؟ وصیت امری نمادین داشته است. آزمونی برای شناخت بیشتر صحابه

در فردای پس از پیامبر. تا پیروانش بدانند حافظان سنت او چه کسانی هستند؟ و چگونه حق پیامبر را در حیات

او پاس داشته اند تا نوبت به بعد از ممات او برسد. پیامبر در هدف نخست خود موفق بود.

اما هدف دوم او مفاد این وصیت بود. وصیتی که البته نوشته نشد. اَتُونِي بِدَوَاةٍ وَصَحِيفَةٍ اُكْتُبُ لَكُمْ كِتَابًا لَنْ تَضِلُّوا

بَعْدَهُ اَبَدًا. نیمه دوم کلام نبوی بسیار آشناست. او در خطبه منی و خطبه غدیر خم عین این تعبیر را بکار برده است.

این تعبیر صدر حدیث مشهور ثقلین است: انی تارک فیکم ان تمسکتُم بها لن تضلُّوا ابدًا. بسیار بعید است که وصیتی

بزرگتر از لزوم تمسک به کتاب خدا و عترت خود در سرش بود. اتفاقا جناب عمر بن خطاب هم همین را درک

کرده بود که مانع کتابت آن شد. اگر این مضمون که پیامبر در هشتاد روز آخر حیاتش چندین بار بر زبان رانده بود

آخرین روزهای پیامبر (ص) - ۲

در این واپسین دم نوشته می شد تخطی از آن بسیار دشوار تر بود. در هر حال دو امر نه چندان مهم اخراج مشرکان از جزیره العرب و اکرام ضیف و وفد روایت می شود اما امر سوم هرچند گفته شده به عمد یا سهو در کتب روایی وارد نمی شود! و اینها همهان نمادی است که پیامبر می خواست بعد از او بماند تا صاحبان بصیرت دریابند.

سوم. استدلال مانعان از کتابت وصیت پیامبر چه بود؟ اول. استفهام یا اخبار از هذیان گفتن پیامبر (ص). اما کدام پیامبر در انتهای حیات مشاعرش را از دست داد تا محمد دومین فرد باشد؟! پیامبری سراغ نداریم! محمد بن عبدالله تا آخرین لحظه حیات هشیار بود و آخرین کلامش «الی الرفیق الاعلی» بود آنچنانکه مستندا خواهد آمد. آیا حتی تردید و استفهام از چنین امری تقصیر در حق پیامبر نیست؟! اینکه «گوینده این جمله بی ادبانه اجتهاد کرد و اجتهادش خطا بوده و او اجر اجتهادش را می برد!» توجیه مقبولی نیست. برخی خطاها بسیار سهمگین و خطیر است و این خطا چنین بود. گوینده این سخن چگونه مجتهدی است که دو آیه اصلی مرتبط با پیامبر را در زمان وقوع قضیه به خاطر ندارد یکی مرگ پیامبر که به تفصیل خواهد آمد و دیگری مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۚ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ (النجم ۴-۲) ترجمه: هرگز دوست شما [محمد «ص»] منحرف نشده و مقصد را گم نکرده است، و هرگز از روی هوای نفس سخن نمی گوید! آنچه می گوید چیزی جز وحی که بر او نازل شده نیست!

دهانی که مجرای انتقال وحی به مردم بوده چگونه ممکن است به هذیان گفتن بیفتد؟ انصاف دینی از تخطئه سخن باطل سنجیده می شود و اینکه کسی که در حق پیامبر حتی احتمال هذیان داده از دانش کافی و ادب لازم برخوردار نبوده است. توجیهات امام نووی و شیخ الإسلام ابن تیمیة در این زمینه نامقبول است. (بشرحی که در دنبال می آید)

آخرین روزهای پیامبر (ص) - ۲

استدلال دوم: قرآن نزد ماست: حسبنا کتاب الله. کسی که با چنین استدلالی مانع کتابت وصیت نبوی شده نمی داند که این استدلال نافی سنت نبوی از اساس است! قضیه یکی بر سر شاخ بن می برید. چگونه با چنین استدلالی می توان خود را اهل سنت پیامبر دانست؟! این سخن محمد حسین هیکل در کتابش حیاة محمد از جناب عمر که اما عمر فضل و رأیه ان قال الله فی کتاب الکریم ما فرطنا فی الکتاب من شیء [انعام ۳۸] (۱۸) پذیرفته نیست. زیرا مراد از کتاب در آیه مذکور لوح محفوظ است نه قرآن! بعلاوه در اعتبار سنت نبوی همین آیه کافی است: وانزلنا الیک الذکر لتبین للناس ما نزل الیهم (النحل ۴۴) و ما این ذکر [قرآن] را بر تو نازل کردیم، تا آنچه به سوی مردم نازل شده است برای آنها روشن سازی. (۱۹)

علمای اهل سنت وقوع قضیه را پذیرفته اند. به نظر ایشان صواب ترک کتابت وصیت نامه بوده است. معنای هجر هذیان گفتن است و چنین امری از پیامبر صحیح نیست، لذا پرسش آن به شکل استفهامی نه خبری مشکلی ندارد. و پرسش مذکور ناشی از حیرت و دهشت عظیم دیدن پیامبر در بستر احتضار بوده است. به نظر امام نووی راوی فراموش کار امر سوم سعید بن جبیر است. وی امر سوم را به نقل دو نفر از دیگر تجهیز جیش أسامة و نهی از قرار دادن قبرش به عنوان بت برای عبادت دانسته است. (۲۰)

ابن تیمیة (ابوالعباس تقی الدین احمد بن عبدالحلیم) در کتاب منهاج السنة النبویة فی نقض کلام الشیعة القدیریة اینگونه قضیه را توجیه کرده است: أولا علم و فضل عمر بن خطاب بعد از ابوبکر برای احادی اثبات نشده است. ثانيا امر بر وی مشتبه شده بود که آیا درخواست پیامبر ناشی از شدت بیماری بوده یا از اقوال عادی ایشان. بیماری هم بر پیامبران جایز است و شک در بیماری پیامبر هم بر عمر جایز بوده چرا که تنها معصوم پیامبر است همینطور

آخرین روزهای پیامبر (ص) - ۲

گمان وی که پیامبر نمی میرد تا اینکه برایش محرز شد که می میرد. پیامبر وقتی دانست مکتوب ایشان رافع شک نیست از نوشتن منصرف شد. مراد از الرزیه کل الرزیه در کلام ابن عباس مصیبت شک در خلافت صدیق است یا اینکه امر بر وی هم مشتبه شده بود. کسی که بداند خلافت وی حق بوده مصیبتی نیست. کسی که می پندارد مکتوب در مورد خلافت علی بوده به اتفاق علمای اسلام گمراه است!... ضمناً چرا امری به این اهمیت را به مرض احتضار به تاخیر انداخته است؟ و اگر نوشتن بر نبی واجب بود نباید به گفته کسی التفات می کرد همینکه منصرف شده یعنی واجب نبوده است. به هر حال عمر به خطا اجتهد کرده و اجتهدات خطای علی بیشتر بوده است! (۲۱) توجیهات شیخ الإسلام ابن تیمیه متأسفانه بسیار ضعیف و مخدوش است. نقل کردم تا بدانیم در دعاوی مذهبی تعصب و سستی استدلال به چه میزان است.

بخش دوم. حضور در مسجد النبی

اینکه در روزهایی که پیامبر کسالت داشته در مسجد امامت نماز بر عهده چه کسی بوده و اینکه آیا این نیابت به دستور پیامبر بوده یا از جانب برخی همسران ایشان، در منابع سنی و شیعه معرکه آراء است. از آن می گذرم و به ذکر واقعه ای می پردازم که مربوط به همین ایام است.

الف. خطبه پیامبر در اهمیت حق الناس

آخرین روزهای پیامبر (ص) - ۲

طبری در تاریخ خود نقل کرده است: پیامبر در حال تب و سردرد با کمک فضل بن عباس به مسجد رفت و اینگونه خطبه خواند: أما بعد أيها الناس فاني أحمد إلیکم الله الذی لا اله الا هو وانه قد دنا منی حقوق من بین أظهرکم فمن کنت جلدت له ظهرا فهذا ظهري فلیستقدمه ومن کنت شتمت له عرضا فهذا عرضی فلیستقدمه ألا وان الشحناء لیست من طبعی ولا من شأنی، ألا وإن أحبکم إلی من أخذ منی حقا إن کان له أو حللنی فلقیت الله وأنا أطیب النفس وقد أری أن هذا غیر مغن عنی حتی أقوم فیکم مرار. (۲۲) ترجمه: ای مردم، خدا را ستایش می‌کنم. خدایی جز او نیست. حقوقی از شما به گردن من هست، اگر به پشت کسی تازیانه زده‌ام، اینک پشت من، بیاید تلافی کند. اگر به عرض کسی ناسزا گفته‌ام اینک عرض من، بیاید و تلافی کند، کینه‌توزی در طبع من و سزاوار من نیست. آن کس را بیشتر دوست دارم که حق خویش را از من بگیرد یا حلال کند تا با خاطری آسوده به پیشگاه خدا بروم و پندارم این بس نیست و باید چند بار در این مقام آیم.

ب. قصاص از پیامبر!

تفصیل قضیه‌ای که بعد از این خطبه اتفاق افتاده در منابع سنی و شیعی ذکر شده است. فردی بلند می‌شود و ادعا می‌کند که در سفری تازیانه پیامبر بجای اینکه به شتر بخورد به او خورده و تقاضای قصاص می‌کند. اما وقتی که پیامبر همان تازیانه را بدستش می‌دهد و پیراهنش را بالا می‌زند او بدن پیامبر را می‌بوسد و پیامبر او را دعا می‌کند. در معجم کبیر طبرانی (م ۳۶۰) که این قضیه با آب و تاب و افزودنی‌های فراوان آمده نام این فرد عکاشه آمده است. هر چند رجالیون سند این روایت را ضعیف و آن را جعلی دانسته‌اند. (۲۳)

آخرین روزهای پیامبر (ص) - ۲

از علمای شیعه شیخ صدوق (م ۳۸۱) قضیه را در امالی از ابن عباس نقل کرده و نام آن صحابه را سواده بن قیس ذکر نموده است. در روزهای آخر حیات پیامبر با حالت بیماری به مسجد رفته به منبر رفت و اینگونه خطبه خواند:

ان ربی عز وجل حکم واقسم ان لایجوزه ظلم ظالم، فناشدتکم بالله ای رجل کانت له قبل محمد مظلمة الا قام فالقصاص فی دارالدنیا احب الی من القصاص فی دار الآخرة علی رؤوس الملائكة والاشهاد. ترجمه: پروردگارم حکم کرده و سوگند خورده که از ستم هیچ ستمکاری نگذرد. شما را به خدا هرکدام مظلمه ای بر عهده محمد دارید برخیزید و قصاص کنید. نزد او قصاص در دار دنیا محبوب تر است از قصاص در آخرت در برابر فرشتگان و پیامبران.

مردی از آخر قوم بنام سواده بن قیس برخاست و گفت: ای رسول خدا پدر و مادرم فدایت، چون از طایف برمی گشتی به پیشوازت آمدم. سوار ناقه عضباء بودی، و تازیانه ممشوق (طویل دقیق) بدستت بود. تازیانه را بلند کردی که به شتر بزنی و به شکم من خورد و نمی دانم عمدی بود یا خطا. پیامبر گفت: بخدا پناه که عمدی بوده باشد. به بلال گفت که برخیز و به خانه فاطمه برو و تازیانه ممشوق را بیاور. بلال تازیانه ممشوق را از فاطمه گرفت و به مسجد بازگشت و به پیامبر داد. پیامبر گفت: این شیخ کجاست؟ نزد من بیا و از من قصاص کن تا راضی شوی. قیس از پیامبر خواست تا شکمش را برهنه کند. پیامبر چنین کرد. قیس گفت: پدر و مادرم به قربانت، اجازه می دهید بدن شما را ببوسم. بوسه زد و گفت: از دوزخ به محل قصاص از شکم رسول خدا پناه برم. پیامبر به او گفت: از من درگذشتی یا قصاص می کنی. گفت: درگذشتم. پیامبر فرمود: خدایا از سواده بن قیس درگذر چنانچه از پیامبرت درگذشت. (۲۴)

ج. آن صحابه که بود؟

تستری در قاموس الرجال در ذیل اسم سواده بن قیس قطعه ای از روایت امالی صدوق را نقل کرده و تذکر داده است که در صحابه پیامبر فردی با این نام ضبط نشده است! وی احتمال داده در اسمش تصحیف رخ داده باشد. وی ادامه داده: در بین صحابه فردی به اسم سوید بن قیس دیده می شود اما این قصه برایش نقل نشده است. قصه برای سواد بن عمرو و سواد بن غزیه نقل شده است. (۲۵)

ابن اثیر (م ۶۳۰) در اسدالغابة در بین صحابه پیامبر دو نفر معرفی کرده که در قضایای مختلف تازیانه پیامبر اشتباها بجای اینکه به شتر بخورد به شکم آنها خورده است و هر دو از پیامبر تقاضای قصاص کردند و وقتی پیامبر پیراهنش را بالا زد تا قصاص شود شکم پیامبر را بوسیدند و از قصاص گذشتند یکی سواد بن عمرو (۲۶) و دیگری سواد بن غزیه الانصاری از مجاهدین بدر در همان جنگ: پیامبر در حال مرتب کردن صفوف سربازانش بود. اسود نظم را رعایت نکرده بود. پیامبر به شکمش زد و به او گفت نظم را رعایت کن. اسود گفت: دردم آمد. ای رسول خدا، خدا ترا به حق فرستاده بگذار قصاص کنم. پیامبر شکمش را بالا زد و گفت قصاص کن. اسود پیامبر را در اغوش گرفت و شکمش را بوسید. پیامبر از او پرسید چه باعث شد چنین کنی؟ اسود پاسخ داد: ای رسول خدا در میدان جنگیم و از کشته شدن ایمن نیستم. دوست داشتم در آخر زندگیم بدن شما را لمس کرده باشم. پیامبر برایش دعای خیر کرد. ابن اثیر متذکر شده که برخی این قصه را در مورد سواد بن عمرو نقل کرده اند نه سواد بن غزیه. (۲۷) ابن اثیر اگرچه سه نفر از صحابه با نام عکاشه معرفی کرده عکاشه بن ثور، دختری بنام عکاشه الغنوی و عکاشه بن محصن اما قضیه فوق را به آنها نسبت نداده است.

آخرین روزهای پیامبر (ص) - ۲

نتیجه: اصل اینکه به یکی از صحابه در یکی از جنگها به خطا از جانب پیامبر ضربه‌ای وارد شده و سپس صحابه مزبور تقاضای قصاص کرده و وقتی پیامبر پیراهنش را برای قصاص بالا زده صحابه شکم پیامبر را بوسیده و پیامبر او را دعا کرده، اسم این صحابه سواد بن غزیة الانصاری یا سواد بن عمرو بوده است. اما اینکه قضیه قصاص و بوسیدن شکم پیامبر در زمان بیماری احتضار پیامبر در مسجد صورت گرفته باشد منوط به صحت روایات فوق است. روایت اهل سنت در این زمینه کاملاً ضعیف بلکه جعلی است. سند روایت صدوق نیز صحیح نیست. نام سواده بن قیس در روایت صدوق در بین صحابه پیامبر اصلاً ضبط نشده، اگرچه در بین صحابه افرادی بنام عکاشة ضبط شده اند اما چنین قضیه‌ای برایشان نقل نشده است. بعید نیست اصل صادق قضیه به زمان مرض احتضار در مسجد النبی تطبیق داده شده تا سوزناک‌تر و جذاب‌تر باشد! والله عالم.

بخش سوم. ابراز نگرانی شدید، زیارت اهل بقیع و عرضه دوباره قرآن

پیامبر در آخرین روزهای حیاتش درباره سه امر سخن گفته است: ابراز نگرانی شدید نسبت به آینده امت، زیارت بقیع و خبر از عرضه خاص قرآن در سال آخر. این امور را از سه منبع اقدم اهل سنت الطبقات الکبری ابن سعد، سیره ابن هشام و تاریخ طبری و یک منبع شیعی یعنی ارشاد شیخ مفید نقل می‌کنم.

الف. نگرانی شدید پیامبر برای آینده امت

آخرین روزهای پیامبر (ص) - ۲

خطبه با حالت تب در مسجد: يَا أَيُّهَا النَّاسُ، سُعِرَتِ النَّارُ، وَأَقْبَلَتِ الْفِتْنُ كَقَطْعِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ! وَإِنِّي وَاللَّهِ لَا تُمْسِكُونَ عَلَيَّ شَيْئًا، إِنِّي لَمْ أَحِلَّ لَكُمْ إِلَّا مَا أَحَلَّ لَكُمْ الْقُرْآنُ، وَلَمْ أُحَرِّمْ عَلَيْكُمْ إِلَّا مَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْقُرْآنُ. ترجمه: این مردم، آتش افروخته شد و فتنه‌ها چون پاره‌های شب تایک بیامد، به خدا خرده‌ای بر من نتوانید گرفت، که من جز آنچه را قرآن بر شما حلال کرده حلال نکردم و جز آنچه را قرآن بر شما حرام کرده حرام نکردم. (۲۸)

پیامبر سخت نگران است و نگرانی خود را مکررا ابراز کرده است. اما صحابه انگار متوجه اهمیت هشدارهای پیامبر نیستند. مراد پیامبر کدام آتش و کدام فتنه است؟ او با مردم اِتمام حجت می‌کند که جز آنچه قرآن حلال کرده او حلال نکرده و جز آنچه قرآن حرام کرده او حرام نکرده است. پس در شعله ور شدن این آتش فتنه او تقصیری ندارد. ناقلان خطبه فوق در کار مستندسازی برای خلیفه مورد نظر خود بوده‌اند و هرگز به مغز و محتوای هشدارهای پیامبر پی نبرده‌اند.

ب. آخرین زیارت اهل بقیع

پیامبر در شب قبل از وفاتش علیرغم شدت تب و درد برای استغفار اهل بقیع به آنجا رفت. برخی منابع اهل سنت نوشته‌اند با ابی مویهبه خادمش، منابع شیعی نوشته‌اند به اتفاق علی بن ابی طالب. مهم این است که پیامبر در آن جا چه گفته و چه کرده. منابع هر دو مذهب نقل کرده‌اند که پیامبر دلیل زیارت خود را اینگونه ابراز کرده: انی أُمِرْتُ أَنْ أَسْتَغْفِرَ لَأَهْلِ الْبَقِيعِ. من مامور به استغفار اهل بقیع شده‌ام. پیامبر (ص) اینگونه مقابر بقیع را زیارت کرد: السلام علیکم اهل المقابر، لِيَهْنِئَكُمْ مَا أَصْبَحْتُمْ فِيهِ مِمَّا أَصْبَحَ النَّاسُ فِيهِ، أَقْبَلْتُ الْفِتْنُ كَقَطْعِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ، يَتَّبِعُ آخِرُهَا أَوَّلُهَا، الْآخِرَةُ شَرُّ مِنَ الْأَوَّلَى. سلام بر شما اهل قبور! سلام بر شما ای مردمی که در دل خاک بقیع خفته‌اید، این حال که

آخرین روزهای پیامبر (ص) - ۲

شما دارید نسبت به حال مردم خوش است، فتنه‌ها چون پاره‌های شب تاریک از پی هم می‌رسند و پسین بدتر از پیشین است. سپس برای آنها استغفاری طولانی نموده و گفت: انی اوتیت مفاتیح خزائن الدنيا والخلد فیها، ثم الجنة، خیرتُ بین ذلک و لقاء ربی والجنة، فاخترت لقاء ربی والجنة. کلید گنجینه‌های دنیا و زندگی ابدی را به من دادند که پس از آن به بهشت بروم و مخیرم کردند که یا چنان باشم یا به پیشگاه خدا و بهشت بروم و من محضر خداوند و بهشت را انتخاب کردم. (۲۹) اختیار بین این دو گزینه اختصاصی به ایشان نداشته و به هر پیامبری عرضه می شده است. (۳۰)

از کلام پیامبر نگرانی موج می‌زند. به بزرگان خفته در بقیع می‌گوید خوشا بحالتان وضع شما بهتر است! سپس به فتنه‌هایی که در راهند اشاره می‌کند یکی از دیگری بدتر. پیامبر نگران چیست؟ آیا جز نگران سرنوشت امتش بعد از خود؟ نگرانی پیامبر با توجه به وقایع تاریخی کاملاً موجه بوده است. ذیل کلام پیامبر حکایت از انتخاب بزرگ ایشان می‌دهد. او بین زندگی ابدی در دنیا و برخورداری از تمام خزائن دنیوی از یک سو و شتافتن به محضر خداوند دومی را انتخاب کرده در حالی که بهشت در هر دو تضمین شده است. معلوم می‌شود محضر ربوبی مقامی بالاتر از مراتب ادنای بهشت است. آنکه جمال خداوند را مشاهده کرده باشد جز به وصال یار راضی نمی‌شود.

ج. جبرئیل امسال دوبار قرآن را بر من عرضه کرد

این قضیه را از طبقات ابن سعد، صحیح بخاری، صحیح مسلم، تاریخ طبری و ارشاد شیخ مفید نقل می‌کنم: ان جبرئیل (ع) کان یعرض علی القرآن کل سنة مرة و قد عرضه علی العام مرتین ولا اراه الا لحضور اجلی. همانا

آخرین روزهای پیامبر (ص) - ۲

جبرئیل هر سال یک مرتبه قرآن را بر من عرضه می‌کرد، امسال دو مرتبه آن را بر من عرضه کرد، و دلیلی برای

آن نمی‌دانم جز این که اجل من فرارسیده است. (۳۱)

ابن سعد بر این مهم شش روایت از راویان مختلف نقل کرده است. راوی حدیث بخاری ام المؤمنین عایشه از

فاطمه زهرا (س) از پیامبر (ص) است. شیخ مفید این سخن پیامبر را خطاب به علی بن ابی طالب نقل کرده است.

پیامبر هر سال دهه آخر ماه رمضان را معتکف می‌شد، اما در سال آخر (سال دهم هجری) دو دهه آخر ماه رمضان

را اعتکاف کرد. (۳۲) عرضه سالانه قرآن در ماه رمضان اتفاق می‌افتاد. بنابراین جبرئیل علاوه بر نزول تدریجی

آیات، در ماه رمضان هر سال آیه‌ای که تا آن زمان نازل شده بود را بر قلب پیامبر عرضه می‌کرد. این مسئله مهمی

است و شایسته تحقیق مجزاست.

بخش چهارم. با خانواده

در این بخش به چهار نکته از منابع اهل سنت اشاره می‌کنم. آنچه درباره فاطمه زهرا در ایام مرض احتضار پیامبر

نقل کرده‌اند، آخرین مسواک پیامبر، پیامبر سر بر سینه چه کسی از دنیا رفت؟ و آخرین کلمات ایشان.

الف. گریه و خنده فاطمه

در مورد أمهات مومنین (همسران پیامبر) خصوصا جناب عایشه منابع سنی و شیعه دقیقا خلاف هم عمل کرده‌اند.

منابع اهل سنت تا توانسته مبالغه کرده‌اند، منابع شیعه هم برعکس او را در حد ممکن نادیده گرفته‌اند. بحث در این

آخرین روزهای پیامبر (ص) - ۲

باره مجالی دیگر می‌طلبید. در این مجال بحث را بر دختر گرامی پیامبر متمرکز می‌کنم. به یک نقل از شیعه اکتفا کرده سپس آنچه امهات مومنین جناب ام سلمه و جناب عایشه در شرح آن نقل کرده اند را عرضه می‌کنم.

به روایت شیخ مفید فاطمه به پدر رو به احتضارش نگاه می‌کرد و زار می‌گریست و می‌خواند: وابيض يستسقى الغمام بوجهه / ثمال اليتامى عصمة للارامل. (سپید چهره که از برکت چهره نورانی او مردم از ابر باران می‌طلبند و او فریادرس یتیمان و پناه بیوه زنانست) رسول خدا (ص) با صدای ضعیفی گفت دخترم این شعر سروده عمویت ابو طالب است. آن را نخوان، بجای آن این آیه را بخوان: وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ (آل عمران ۱۴۴) محمد فقط فرستاده خداست، و پیش از او، فرستادگان دیگری نیز بودند؛ آیا اگر او بمیرد و یا کشته شود، شما به عقب برمی‌گردید؟ و هر کس به عقب باز گردد، هرگز به خدا ضرری نمی‌زند؛ و خداوند بزودی شاکران را پاداش خواهد داد. فاطمه زهرا مدتی طولانی گریست. رسول خدا (ص) او را بسوی خود خوانده چون نزدیک شد رازی با او در میان نهاد که روی دختر پیامبر چون خورشیدی بر افروخت. (۳۳)

به نقل امام بخاری و امام مسلم، ام المومنین عایشه روایت می‌کند که پیامبر دخترش فاطمه را در مرض احتضار طلبید چیزی درگوش زمزمه کرد فاطمه گریست سپس چیز دیگری با او زمزمه کرد، فاطمه خندید. از فاطمه علت گریه و خنده اش را پرسیدم. فاطمه گفت پیامبر (ص) ابتدا خبر داد این مرض احتضار اوست و او بزودی رحلت خواهد کرد. من گریستم. سپس به من خبر داد که من اولین عضو خانواده او هستم که به ایشان ملحق خواهم شد، پس من خندیدم. (۳۴)

آخرین روزهای پیامبر (ص) - ۲

امام بخاری و امام مسلم در حدیث دیگری از ام المؤمنین عایشه نقل می کنند که فاطمه به دیدار پدرش آمد، راه رفتنش مثل راه رفتن پیامبر بود. پیامبر به او گفت آفرین به دخترم. سپس او را کنار خود نشانید و رازی در گوش او زمزمه کرد. فاطمه گریست. از او پرسیدم چرا گریه می کنی؟ سپس پیامبر راز دیگری با او در میان گذاشت پس فاطمه خندید. به او گفتم تو را چون امروز ندیده بودم که شادیت اینقدر به غمگین بودن نزدیک باشد. علت را از او جویا شدم. فاطمه گفت: راز پیامبر را افشا نمی کنم! چون پیامبر از دنیا رفت دوباره از او پرسیدم. گفت: بار نخست پدرم این راز را با من در میان نهاد: جبرئیل هر سال یک مرتبه قرآن را بر من عرضه می کرد، امسال دو مرتبه آن را بر من عرضه کرد، و دلیلی برای آن نمی دانم جز این که اجل من فرارسیده است، و تو اولین عضو خانواده هستی که به من ملحق می شوی. پس گریستم. اما بار دوم پیامبر گفت: آیا تو راضی نیستی که بانوی زنان بهشتی یا زنان مومنه هستی؟ من به این جهت خندیدم. (۳۵)

ام المؤمنین ام سلمه روایت می کند که چون پیامبر حاضر شد فاطمه را طلبید در گوشش چیزی نجوا کرد فاطمه گریست، سپس چیز دیگری نجوا کرد، فاطمه خندید. از او پرسیدم تا پیامبر از دنیا رفت سپس علت گریه و خنده فاطمه را از او پرسیدم. گفت پدرم به من خبر داد که [بزودی] می میرد، [پس من گریستم] و بار دیگر خبر داد که من بعد از مریم دختر عمران سیده زنان بهشت خواهم بود، خندیدم. (۳۶)

از این روایات مستفیض مشخص می شود که اولاً پیامبر اموری را با دخترش در میان می گذاشته که به همسرانش ولو ام المومنین عایشه نمی گفته است. ثانیاً تعبیر سیده نساء اهل الجنة، یا سیده نساء المؤمنین، یا سیده نساء العالمین

آخرین روزهای پیامبر (ص) - ۲

در اسلام به احدی اطلاق نشده جز فاطمه زهرا. راوی این احادیث صحیحه دو نفر از أمهات المؤمنین از جمله

جناب عایشه است. آیا اهل سنت افضلیت مقام فاطمه زهرا را بر أمهات مؤمنین باور دارند؟!

ب. آخرین مسواک

پیامبر قبل از خواب هر شب و بعد از بیداری از خواب هر صبح مسواک می زد. قبل از وفات مسواکی دست

عبدالرحمن برادر همسرش عایشه بود. چشم پیامبر به آن افتاد. عبدالرحمن دانست که پیامبر آن را می خواهد.

مسواک را به ایشان تقدیم کرد. پیامبر با دقت و تانی مسواک زد. این آخرین مسواک زدن پیامبر بود. (۳۷) یکی

از سنتهای نبوی نظافت خصوصا مسواک است. پیامبر در هیچ شرایطی این سنت را فراموش نمی کرد حتی در

مرض موت. اهمیت مسئله در ظرف زمانی چهارده قرن بیشتر مشخص است.

ج. پیامبر سر بر سینه چه کسی از دنیا رفت؟

مسئله اصلی در کتب فریقین این است که پیامبر در آغوش چه کسی جان باخت. غالب اهل سنت روایت کرده اند

که پیامبر در آغوش یا دامان همسرش عایشه جان به جان آفرین تسلیم کرد. البته راوی اغلب قریب به اتفاق این

احادیث خود ام المومنین عایشه است! منابع شیعی بالاتفاق روایت کرده اند که پیامبر در آغوش پسرعمویش علی

بن ابی طالب جان داد. روایت نهج البلاغه در این باره در بخش ششم خواهد آمد. اما در این میان روایت اهل

سنت در اینکه پیامبر در آغوش علی بن ابی طالب جان داد شنیدنی است. ابتدا به این روایات اشاره کرده سپس

آخرین کلمات پیامبر را نقل خواهیم کرد.

آخرین روزهای پیامبر (ص) - ۲

صحیح بخاری و مسلم: نزد عایشه گفته شد که علی وصی [پیامبر] بوده است. [عایشه] گفت: چه زمانی [پیامبر] به او [علی] وصیت کرد؟ [در آخرین ساعات سر] او به سینه یا دامن من بود، از من تشت خواست و در دامن من از حال رفت، و نمی دانستم از دنیا رفت است. پس کی به او [علی] وصیت کند؟ (۳۸)

ابن هشام در سیره خود دو روایت از ابن إسحاق به نقل از عایشه نقل می کند که پیامبر سر بر سینه او جان داد. (۳۹) ابن سعد در الطبقات الکبری خود طی دو باب پی در پی ابتدا قائلین به وفات در دامن عایشه را نقل کرده است. از نه روایت این باب که مرتبط با لحظه وفات پیامبر است ناقل هشت روایت آن شخص ام المومنین عایشه است! سپس پنج روایت از قائلین به وفات پیامبر در دامن علی بن ابی طالب را آورده است. روایت نخست از جابر بن عبدالله انصاری است: کعب الاحبار در زمان خلافت عمر بن خطاب از وی می پرسد: آخرین کلام پیامبر چه بود؟ عمر پاسخ می دهد از علی پرسید! می پرسد، علی پاسخ می دهد: او را بر سینه ام تکیه داده بودم، سرش بر شانه ام بود. گفت: نماز! نماز! کعب الاحبار گفت: آخرین گفتار همه پیامبران همین بوده است، به آن مامور بودند و بر همان نیز مبعوث می شوند. کعب دوباره از عمر پرسید: چه کسی پیامبر را غسل داد؟ عمر پاسخ داد: از علی پرسید! پرسیدند، علی پاسخ داد: من ایشان را غسل دادم، عباس نشسته [کمک می کرد] و أسامة و شقران آب می ریختند. (۴۰)

دو روایت از محمد بن عمر بن علی بن ابی طالب از پدرش یکی از جدش یعنی از علی بن ابی طالب و دیگری از علی بن الحسین نقل می کند که پیامبر در دامن علی بن ابی طالب جان داد. شعبی روایت کرده که پیامبر در دامن علی جان داد و علی ایشان را غسل داد و فضل دستیارش بود و أسامة آب می ریخت. (۴۱)

آخرین روزهای پیامبر (ص) - ۲

ابی غطفان از ابن عباس می‌پرسد تو که پیامبر را [در زمان رحلت] دیدی در دامن چه کسی جان داد؟ ابن عباس پاسخ داد: پیامبر از دنیا رفت در حالی که به سینه علی تکیه کرده بود. ابی غطفان می‌پرسید: اما عروۀ از عایشه روایت کرد که پیامبر در حالی که در سینه ام بود. به من گفت که یکی از صحابه از ابن عباس می‌پرسد عایشه می‌گوید در دامن او از دنیا رفت. ابن عباس گفت: آیا درک می‌کنی؟ به خدا قسم پیامبر از دنیا رفت در حالی که به سینه علی تکیه کرده بود، و او پیامبر را غسل داد و برادرش فضل بن عباس [دستیارش بود]. (۴۲) بنابراین اینکه رسول خدا در آغوش علی بن ابی طالب جان داده است در نزد اهل سنت قول مستندی است و صحابی قابل اعتنایی همچون عبدالله بن عباس نه تنها آن را تایید کرده بلکه قول ام المؤمنین عایشه را در این باره تکذیب کرده و بر ادعای خود قسم جلاله خورده است.

د. آخرین کلام پیامبر

به نقل ابن عباس آخرین کلام پیامبر نماز! نماز! بوده است. در این روایت پیامبر سر بر سینه علی جان داده است. روایات منقول از ام المؤمنین عایشه حاوی سه نکته است: أولاً پیامبر وصیت نکرده، ثانیاً بر سینه همسرش از دنیا رفته، ثالثاً آخرین کلام ایشان الرفیق الاعلی بوده است. ابن سعد هشت روایت مرتبط نقل کرده که باز هفت روایت آن از ام المؤمنین عایشه است و تنها یک روایت آن درباره کلام آخر پیامبر است. بخاری در صحیح خود ده روایت در این زمینه نقل کرده ناقل همگی عایشه است. مسلم در صحیح خود سه روایت درباره کلام آخر پیامبر نقل کرده ناقل هر سه عایشه است. به هر حال بنا بر قول ام المؤمنین عایشه که پیامبر سر بر سینه ایشان از دنیا رفته است کلام آخر پیامبر شش گونه روایت شده است. ناقل پنج گونه نخست خود عایشه است.

آخرین روزهای پیامبر (ص) - ۲

گونه اول: فی الرفیق الاعلیٰ. (۴۳)

گونه دوم: اللهم فی الرفیق الاعلیٰ یا اللهم الرفیق الاعلیٰ. (۴۴)

گونه سوم: الی الرفیق الاعلیٰ. (۴۵)

گونه چهارم: اللهم اغفر لی وارحمنی والحقنی بالرفیق (۴۶)

گونه پنجم: پیامبر این آیه را در آخرین لحظه حیات تلاوت کرده است: وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَٰئِكَ رَفِيقًا (نساء ۶۹) و کسی که خدا و پیامبر را اطاعت کند، (در روز رستاخیز) همنشین کسانی خواهد بود که خدا، نعمت خود را بر آنان تمام کرده؛ از پیامبران و صدیقان و شهدا و صالحان؛ و آنها رفیقای خوبی هستند! عایشه از پیامبر شنیده که پیامبری نمی‌میرد مگر اینکه بین دنیا و آخرت مخیر می‌شود و او با شنیدن این آیه دانسته پیامبر آخرت را اختیار کرده است. (۴۷)

گونه ششم: بالاخره در تنها روایتی (از دسته روایاتی که پیامبر سر بر سینه عایشه از دنیا رفته) و ناقل آن عایشه نیست کلام آخر پیامبر چنین است: اسأل الله الرفیق الاعلیٰ السعد مع جبرئیل و میکائیل و اسرافیل. (۴۸)

گونه هفتم: ابن إسحاق از عایشه: بل الرفیق الاعلیٰ من الجنة (۴۹)

نتیجه: اگر بپذیریم که پیامبر سر بر سینه ام المومنین عایشه از دنیا رفته کلام آخر پیامبر الی الرفیق الاعلیٰ به یکی گونه‌های شش‌گانه فوق بوده است. این روایات در نزد اهل سنت صحیح محسوب می‌شوند. اما اگر همانند جناب عبدالله ابن عباس با قسم جلاله قول فوق الذکر را تکذیب کنیم در این صورت کلام آخر پیامبر به صورت الی الرفیق

آخرین روزهای پیامبر (ص) - ۲

الاعلی قابل اثبات نیست. اگر پیامبر سر بر سینه علی بن ابی طالب از دنیا رفته باشد باید از ایشان پیرسیم کلام آخر پیامبر چه بوده است و اصولاً پیامبر چیزی بر زبان رانده است یا نه.

پنجم. وفات

این بخش بعد از بحث کوتاهی درباره تاریخ وفات پیامبر، به عکس العمل صحابه به وفات پیامبر می پردازم.

تاریخ وفات پیامبر: پیامبر (ص) بنا بر اصح در دوشنبه ۲ ربیع الاول سال ۱۱ هجری از دنیا رفت. (۵۰). قول دیگر دوشنبه ۱۲ ربیع الاول همان سال است. (۵۱) قول سوم دوشنبه ماه ربیع الاول همان سال است بدون تعیین روز (۵۲) و اضعف اقوال دوشنبه ۲۸ صفر همان سال است. (۵۳) تفصیل بحث در این زمینه در جلسه اول گذشت.

عکس العمل صحابه به وفات پیامبر: به گزارش مختصر، دقیق و منصفانه یعقوبی (م ۲۸۴) مورخ اقدم شیعه «و چون پیامبر (ص) وفات کرد، مردم گفتند: ما گمان نمی کردیم که پیامبر خدا تا بر همه زمین دست نیابد خواهد مرد. و عمر [بن خطاب] بیرون آمد و گفت: به خدا قسم پیامبر (ص) نمرده است و نمی میرد، لکن هم چنان که موسی (ع) چهل شب غائب شد، غائب می شود و سپس بازمی گردد. به خدا سوگند که او [در زمان بازگشت] دست و پاهای مردمی [که شایعه مرگ او را پخش کرده باشند] را خواهد برید. و [اما] ابوبکر گفت: بلکه خدا خبر مرگ او را به ما داده و گفته است: إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ [زمر ۳۰: تو می میری و آنها نیز خواهند مرد] پس عمر گفت: به خدا سوگند که گویا من هرگز این آیه را قرائت نکرده بودم! سپس [به شعر] گفت: لَعْمَرِي لَقَدْ أَيقَنْتُ أَنَّكَ مَيِّتٌ / وَلَكِنَّمَا

آخرین روزهای پیامبر (ص) - ۲

أبدى الذى قلته الجزع (به جانم سوگند که یقین داشتم تو خواهی مرد / لکن آنچه گفتم از بی‌تابی بر زبان آمد)
(۵۴)

این قضیه در حداقل چهار منبع معتبر اقدم اهل سنت با جزئیات نقل شده است: ابن هشام (م ۲۱۸) در السیره النبویه، ابن سعد (م ۲۳۰) در الطبقات الکبری، بخاری (م ۲۵۶) در الصحیح، و طبری (م ۳۱۰) در تاریخ السیر والملوک. روایت امام بخاری را محور گزارش قرار داده جزئیات اضافی را از سه منبع دیگر اقدم اهل سنت به شکل موجز ارائه می‌کنم.

الف. گزارش امام بخاری: روایت ام المؤمنین عایشه از قضیه چنین است: «پیامبر (ص) از دنیا رفت در حالی که ابوبکر در سُنح [منزلش در مدینه] بود. پس عمر [بن خطاب] برخاست و می‌گفت: به خدا قسم رسول خدا (ص) نمرده است. به خدا قسم در قلبم جز این نیست، و خدا حتماً او را برمی‌گرداند تا دست و پای مردان [که می‌گویند پیامبر مرده است] را قطع کند. پس ابوبکر [به خانه پیامبر] آمد و ... [بعد از دیدن جنازه پیامبر و ادای احترام از خانه] خارج شد و [خطاب به عمر] گفت: ای سوگندخورنده [به اینکه پیامبر نمرده است] در سوگند عجله نکن! چون ابوبکر سخن گفت، عمر نشست. پس ابوبکر این‌گونه خطبه خواند: ای مردم اگر کسی محمد (ص) را می‌پرستد بداند که محمد از دنیا رفته است و کسی که خدا را می‌پرستد خداوند حی لا یموت است و فرموده است: **إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ** [زمر ۳۰: تو می‌میری و آنها نیز خواهند مرد] **وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبِهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ** [آل عمران ۱۴۴: محمد فقط فرستاده خداست؛ و پیش از او، فرستادگان دیگری نیز بودند؛ آیا اگر او

آخرین روزهای پیامبر (ص) - ۲

بمیرد و یا کشته شود، شما به عقب برمی‌گردید؟ و هر کس به عقب باز گردد، هرگز به خدا ضرری نمی‌زند؛ و خداوند بزودی شاکران را پاداش خواهد داد. [جمعیت بشدت متأثر شده گریستند. [بلافاصله پس از پخش خبر] انصار به سقیفه بنی ساعده رفتند.... ابوبکر و عمر بن خطاب و ابو عبیده بن جراح هم به آنها ملحق شدند. [و

جزئیات قضیه تعیین نخستین خلیفه را شرح داده که الآن مورد بحث من نیست] (۵۵)

ب. دیگر جزئیات قضیه به روایت ام المؤمنین عایشه: امام بخاری در دو روایت دیگر از ام المؤمنین عایشه جزئیات دیگری از قضیه را متذکر شده است. یکی اینکه به نظر عمر این منافقین بوده اند که می گفتند پیامبر مرده است:

لقد خوف عمر الناس، وان فيهم لنفاقا فردهم الله بذلك، ثم لقد بصر ابوبكر الناس الهدى وعرفهم الحق الذي عليهم.

ترجمه: عمر [با گفتن اینکه پیامبر بعد از بازگشت حتما دست و پای کسانی که می‌گویند ایشان مرده است را قطع

خواهد کرد] مردم را می‌ترسانید. [به نظر او] کسانی که عمر متعرض آنها شده بود منافق بودند، پس خدا به حق

برگردانیدشان. سپس ابوبکر مردم را هدایت کرد و حق را به آنها شناساند. (۵۶) در روایت ابن هشام و طبری این

نکته به صراحت آمده است. عمر بن خطاب: رجال منافقین می‌پندارند که رسول خدا از دنیا رفته است، در حالی

که رسول الله نمرده است، او نزد خدا رفته است همچنانکه موسی بن عمران نزد خداوند رفت و چهل روز از قومش

غایب شد سپس برگشت بعد از اینکه گفته شد مرده است. به خدا قسم پیامبر (ص) حتما برمی‌گردد. (۵۷)

دوم اینکه عمر با نهی ابوبکر به انکار مرگ پیامبر پایان نداد. به روایت امام بخاری به نقل عایشه: ابوبکر گفت:

عمر بنشین [وساکت شو]. عمر از نشستن امتناع کرد. مردم به ابوبکر اقبال کرده و عمر را ترک کردند. (۵۸) به

روایت ابن سعد به نقل از ابوهریره: ابوبکر قبل از اینکه خطبه بخواند، دو یا سه بار به عمر گفت: ساکت شو. (۵۹)

آخرین روزهای پیامبر (ص) - ۲

در انتهای همین روایت آمده است: بخدا قسم مردم قبل از تلاوت ابوبکر از نزول این آیه [آل عمران ۱۴۴] بی اطلاع بودند. مردم همگی از او [ابوبکر] پذیرفتند [که پیامبر از دنیا رفته است] پس کسی نبود جز اینکه آن آیه را تلاوت کند. سعید بن مسیب خبر داد که عمر گفت: به خدا قسم جز این نبود که وقتی از ابوبکر این آیه را شنیدم متوقف شدم، [از بس سنگین شده بودم] پاهایم تحملم را نداشت، دانستم که پیامبر از دنیا رفته است. (۶۰)

اما آنچه امام بخاری از عایشه نقل نکرده و ابن سعد در الطبقات الکبری خود قبل از بخاری عایشه روایت کرده بود این نکته بسیار مهم است: وقتی عمر آیه ۱۴۴ آل عمران را از زبان ابوبکر شنید گفت: هذا فی کتاب الله؟ آیا این در کتاب خداست؟! (۶۱)

ج. جزئیات دیگری در روایات دیگر صحابه: تا اینجا کلیه روایات از ام المؤمنین عایشه بود. امام بخاری قضیه را با همین جزئیات از ام المؤمنین ام سلمه به نقل از ابن عباس نیز روایت کرده است، از جمله اینکه عمر با نهی ابوبکر ساکت نشد، اما مردم از اطرافش پراکنده شده به سخنان ابوبکر اقبال کردند. (۶۲)

در روایت انس بن مالک در تهدید عمر بجای دست و پا، دست و زبان آمده است: پیامبر (ص) برمی‌گردد و دست و زبان مردمی که گفته‌اند او مرده است را خواهد برید. در همین روایت آمده عمر آنقدر با حرارت از نمردن پیامبر دفاع می‌کرد که دهانش کف کرده بود! (۶۳) حمید بن عبدالرحمن حمیری: عمر ایستاده بود و مردم را تهدید می‌کرد و می‌گفت پیامبر خدا زنده است و نمرده است. می‌آید و دست و پای شایعه سازان را می‌برد و گردنشان را می‌زند و بر دارشان می‌کند. ابوبکر به گفت خاموش باش ولی خاموش نماند. ابوبکر سخن آغاز کرد و دو آیه را تلاوت کرد. کسانی از أصحاب محمد را دیدیم که قسم می‌خوردند که نمی‌دانستیم این دو آیه نازل شده تا وقتی

آخرین روزهای پیامبر (ص) - ۲

ابوبکر آن را بخواند. در همان وقت یکی دوان آمد و گفت انصار زیر سایبان بنی ساعده فراهم آمده اند! (۶۴) سران

مهاجرین (منهای بنی هاشم) قضیه درگذشت پیامبر را فراموش کرده به سمت سقیفه بنی ساعده روان شدند.

د. توجیهات بعدی عمر بن خطاب: در این زمینه حداقل دو نقل در دست است:

نقل اول: فردای روزی که در سقیفه با ابوبکر بیعت کردند وی به منبر رفت و عمر بیا خاست و پیش از ابوبکر

سخن کرد و حمد و ثنای خدا کرد و گفت: ای مردم دیروز سخنی با شما گفتم که ازپیش خودم بود، و آن را در

کتاب خدا نیافته بودم، و پیامبر خدا به من نگفته بود، ولی پنداشتم که پیامبر خدا تدبیر امور ما می‌کند و پس از

همه [ما] می‌میرد. خداوند کتاب خویش را که پیامبرش را بوسیله آن هدایت کرد میان شما باقی گذاشت. اگر به

آن چنگ زنید خدا شما را هدایت می‌کند به آنچه او را هدایت کرد. (۶۵)

نقل دوم: ابن عباس: در ایام خلافت عمر با وی می‌رفتم. به کاری می‌رفت و جز من کسی با وی نبود و با خویشان

سخن می‌گفت و با تازیانه به طرف راست پای خویش می‌زد. در این وقت متوجه من شد و گفت: ای عباس می‌دانی

آن سخن که پس از درگذشت پیامبر گفتم چرا گفتم؟ گفتم نه ای امیر مؤمنان. گفت: به خدا آن سخن به سبب آن

گفتم که این آیه را خوانده بودم: وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ

شَهِيداً (بقره ۱۴۳): بدینگونه شما را امت میانه‌ای قرار دادیم تا بر مردم گواه باشید؛ و پیامبر هم بر شما گواه است)

و پنداشتم پیامبر در میان امت خویش می‌ماند تا شاهد آخرین اعمال آن باشد و آن سخنان که گفتم از روی این

پندار بود. (۶۶)

آخرین روزهای پیامبر (ص) - ۲

آیا عمر چنین گفته است؟ سند هیچیک از دو نقل نزد اهل سنت معتبر نیست. حتی اگر هم گفته باشد حکایت از دانش بسیار نازل دینی او از جمله کم اطلاعی مفرطش از قرآن کریم دارد.

بخش ششم. غسل و کفن و دفن

الف. مطابق منابع اقدام اهل سنت یعنی ابن هشام، ابن سعد و طبری پیامبر دوشنبه از دنیا رفت. ساعتی بعد در سقیفه بنی ساعده ابوبکر به عنوان خلیفه پیامبر تعیین شد و بیعت با او آغاز شد، قبل از اینکه مراسم غسل، کفن، و دفن پیامبر انجام شده باشد. غسل پیامبر در روز سه شنبه یک روز پس از وفات و بیعت با ابوبکر صورت گرفت. غسل پیامبر را علی بن ابی طالب به عهده داشت. علی پیامبر را به سینه خود تکیه داد، و عباس بن عبدالمطلب، فضل بن عباس، قثم بن عباس وی را می گردانیدند، أسامة بن زید و شقران دو آزادشده پیامبر آب بر او می ریختند، و علی او را غسل می داد. پیراهن به تن پیامبر بود، و علی از روی پیراهن او را می شست طوری که دستش به تن پیامبر نمی خورد. علی در حال غسل می گفت: پدر و مادرم فدایت که در زندگی و مرگ پاکیزه ای. وقتی از غسل پیامبر فراغت یافتند وی را در سه جامه کفن کردند، و او را در خانه اش روی تختش نهادند.

و چنان بود که مسلمانان درباره محل دفن وی اختلاف کرده بودند. یکی گفت او را در مسجدش دفن کنیم. دیگری گفت او را با اصحابش دفن کنیم. اما ابوبکر گفت: شنیدم که پیامبر می گفت هر پیامبری که درگذشت او را همانجا که جان داد دفن کردند. از این رو بستر پیامبر را که بر آن جان داده بود، برداشتند و گور وی را زیر آن کردند.

آخرین روزهای پیامبر (ص) - ۲

ابوطلحه بر گور پیامبر لحد کرد. آن‌گاه مردم دسته دسته بیامدند و بر پیامبر نماز کردند و چون مردان از نماز فارغ شدند، زنان نماز گزار شدند. و کس در کار نماز بر پیگر پیامبر پیشنمازی نکرد. پیامبر نیمه شب چهارشنبه به خاک سپرده شد. علی بن ابی طالب به کمک فضل بن عباس، قثم بن عباس، شقران و اوس بن خولی از انصار پیامبر را در قبر نهاد. (۶۷)

ب. در منابع شیعه: عباس نزد امیرالمومنین آمد و گفت یا علی مردم گرد آمده‌اند تا رسول خدا (ص) را در بقیع مصلی دفن کنند و مردی از ایشان پیش نماز آنها شود. امیرالمومنین بسوی مردم آمد و گفت: ای مردم همانا رسول خدا در حال زندگی و مرگش امام و پیشواست و خودش گفت: من در همان خانه‌ی که قبض روح شوم به خاک سپرده شوم. آن‌گاه نزد در ایستاد و بر پیامبر نماز گزارد. سپس به مردم دستور داد تا ده نفر ده نفر بر او نماز خواندند و خارج شوند. (۶۸) شیخ مفید نیز در ارشاد جزئیات غسل، کفن، نماز و دفن پیامبر (ص) را نقل کرده است. (۶۹) به نقل شیخ طوسی: قبر پیامبر در مدینه در اتاقی است که در آن از دنیا رفت، [این همان اتاقی است که] در زمان حیاتش عایشه دختر ابوبکر بن ابی قحافه را در آن ساکن کرده بود. چون پیامبر (ص) قبض روح شد، اهل بیت او و صحابه حاضر در مورد محل دفن ایشان اختلاف کردند، عده‌ای گفتند در بقیع دفن شود، دیگران گفتند در صحن مسجد [النبی] امیرالمومنین (ع): خداوند پیامبرش را جز در طاهرترین بقاع قبض روح نمی‌کند، پس شایسته است که پیامبر در همان‌جا که در آن قبض روح شده است دفن شود. جماعت بر قول علی (ع) اتفاق کردند و ایشان در همان اتاقی که ذکرش گذشت دفن شد. (۷۰)

آخرین روزهای پیامبر (ص) - ۲

ج. محمد بن الحسین مشهور به سید رضی (۴۰۶-۳۵۹) در نهج البلاغه سه خطبه امام علی (ع) را در مورد تجهیز

پیامبر (ص) نقل کرده است.

اول: وَلَقَدْ قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ (ص)، وَإِنَّ رَأْسَهُ لَعَلَى صَدْرِي، وَلَقَدْ سَأَلْتُ نَفْسَهُ فِي كَفِّي، فَأَمَرَتْهَا عَلَى وَجْهِهِ، وَلَقَدْ

وَلَبِيتُ غُسْلَهُ (ص) وَالْمَلَائِكَةُ أَعْوَانِي، فَضَجَّتِ الدَّارُ وَالْأَفْنِيَّةُ، مَلَأَ يَهْطُ وَمَلَأَ يَعْرِجُ، وَمَا فَارَقَتْ سَمْعِي هَيْمَةً مِنْهُمْ،

يُصَلُّونَ عَلَيْهِ، حَتَّى وَارَيْنَاهُ فِي ضَرِيحِهِ، فَمَنْ ذَا أَحَقُّ بِهِ مِنِّي حَيًّا وَمَيِّتًا؟ فَانْفَذُوا عَلَيَّ بِصَائِرِكُمْ. (۷۱) ترجمه: و رسول

خدا (ص) جان سپرد، در حالی که سر او بر سینه من بود، و نفس او در کف من روان شد. آن را بر چهره خویش

کشیدم، و شستن او را عهده دار گردیدم، و فرشتگان یاور من بودند و خانه و پیرامون آن فریاد می کشید. گروهی

فرشته فرود می آمد و گروهی به آسمان می پرید، و بانگ آنان از گوش من نبرید. بر وی درود می گفتند تا او را

در خاک نهادیم. پس چه کسی سزاوارتر است بدو از من، چه در زندگی او و چه پس از مردن؟ پس با دل بینا به

راه افتید!

نصر بن مزاحم منقری (م ۲۱۲) نزدیک دو قرن قبل از سید رضی این خطبه را با الفاظی مختصرتر و فاقد دو جمله

آخر در کتاب وقعة الصفین خود نقل کرده است. (۷۲) شیخ مفید هم این خطبه را با سند خود با الفاظی مختصرتر

در کتاب امالی روایت کرده است. (۷۳) ابوالفتح عبدالواحد بن محمد آمدی (متوفای اواسط قرن ششم) در کتاب

غرر الحکم و درر الکلم این بخش خطبه را عینا البته بدون سند آورده است. (۷۴)

دوم: وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ (ع) قَالَ لَهُ وَهُوَ يَلِي غُسْلَ رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَتَجْهِيْزُهُ: بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ لَقَدْ انْقَطَعَ

بِمَوْتِكَ مَا لَمْ يَنْقَطِعْ بِمَوْتِ غَيْرِكَ مِنَ التُّبُوَّةِ وَالْإِنْبَاءِ وَأَخْبَارِ السَّمَاءِ، خَصَّصْتَ حَتَّى صِرْتَ مُسْلِيًّا عَمَّنْ سِوَاكَ وَعَمَّمْتَ

آخرین روزهای پیامبر (ص) - ۲

حَتَّى صَارَ النَّاسُ فِيكَ سَوَاءً وَلَوْ لَا أَنَّكَ أَمَرْتَ بِالصَّبْرِ وَنَهَيْتَ عَنِ الْجَزَعِ لَأَنْفَدْنَا عَلَيْكَ مَاءَ الشُّؤْنِ وَلَكَانَ الدَّاءُ مُمَاطِلًا وَالْكَمْدُ مُحَالِفًا وَقَلَّا لَكَ وَلَكِنَّهُ مَا لَا يُمْلِكُ رَدُّهُ وَلَا يُسْتَطَاعُ دَفْعُهُ بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي اذْكُرْنَا عِنْدَ رَبِّكَ وَاجْعَلْنَا مِنْ بَالِكَ. (۷۵) ترجمه: هنگامی که رسول خدا (ص) را می شست و کفن می کرد، گفت: پدر و مادرم فدایت باد، با مرگ تو رشته ای برید که در مرگ جز تو کس چنان ندید. پایان یافتن دعوت پیامبران و بریدن خبرهای آسمان، چنانکه مرگ دیگر مصیبت زدگان را به شکیبایی واداشت و همگان را در سوکی یکسان گذاشت، و اگر نه این است که به شکیبایی امر فرمودی، و از بی تابی نهی نمودی، اشک دیده را با گریستن بر تو به پایان می رساندیم. و درد همچنان بی درمان می ماند، و رنج و اندوه، هم سوگند جان، و این زاری و بی قراری در فقدان تو اندک است، لیکن مرگ را باز نتوان گرداند، و نه کس را از آن توان رهاوند. پدر و مادرم فدایت، ما را در پیشگاه پروردگارت به یاد آر و در خاطر خود نگاه دار! شیخ مفید این خطبه را با سند خود در کتاب امالی نقل کرده است. (۷۶)

سوم: فَلَقَدْ وَسَدْتُكَ فِي مَلْحُودَةِ قَبْرِكَ وَفَاضَتْ بَيْنَ نَحْرِي وَصَدْرِي نَفْسُكَ فَإِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ. (۷۷) ترجمه: (در زمان دفن فاطمه زهرا در نجوی با پیامبر:) تو را بر بالین ساختم در آنجا که شکاف قبر تو بود، و جان گرامی ات میان سینه و گردنم از تن مفارقت نمود. «همه ما از خداییم و به خدا باز می گردیم». قبل از سید رضی، کلینی این خطبه را با سند خود در کافی نقل کرده است. (۷۸) شیخ طوسی نیز آن را با سند خود در کتاب امالی آورده است. (۷۹)

بخش هفتم. انگشت اشاره پیامبر

آخرین روزهای پیامبر (ص) - ۲

آیا پیامبر برای بعد از خود چه در امور دینی چه در امور سیاسی جانشین تعیین نکرد؟ من در این مجلس به بحث مهم سقیفه نمی‌پردازم و گزارش تحقیق آن را به فرصتی دیگر موکول می‌کنم. اما مایلیم به دو نکته به اختصار اشاره کنم: خلافت پیامبر از منظر امام علی، و چهار خلیفه نخست و مسئله تعیین جانشین.

الف. خلافت پیامبر از منظر امام علی

علی بن ابی طالب خلیفه چهارم اهل سنت و امام اول شیعیان است. نظر او درباره جانشینی پیامبر چه بوده است؟ آیا به نظر وی پیامبر برای بعد از خود جانشینی تعیین کرده یا تعیین جانشین را به پیروان خود سپرده است؟ آیا در نهج البلاغه خطبه، نامه یا کلمه‌ای از امام علی دال بر ادعای جانشینی بلافصل وی از پیامبر آمده است یا اینکه ایشان همانند اهل سنت بر این باور بوده که پیامبر تکلیف جانشینی را به مهاجرین و انصار سپرده است؟ در این مقام صرفاً بر اساس نهج البلاغه به این پرسش پاسخ می‌دهم. قسمت مرتبط از خطبه‌ها را نقل و ترجمه می‌کنم بی آن که به شرح بپردازم.

اول. انظُرُوا أَهْلَ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ فَالْزَمُوا سَمَتَهُمْ وَاتَّبِعُوا أَثَرَهُمْ فَلَنْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ هُدًى وَلَنْ يُعِيدُوكُمْ فِي رَدًى فَإِنْ لَبَدُوا فَالْبُدُوا وَإِنْ نَهَضُوا فَانْهَضُوا وَلَا تَسْبِقُوهُمْ فَتَضِلُّوا وَلَا تَتَأَخَّرُوا عَنْهُمْ فَتَهْلِكُوا (۸۰) ترجمه: به خاندان پیامبرتان بنگرید، و بدان سو که می‌روند بروید، و پی آنان را بگیرید. که هرگز شما را از راه رستگاری بیرون نخواهند کرد و به هلاکتان باز نخواهند آورد. اگر ایستادند بایستید، و اگر برخاستند، برخیزید. بر آنها پیشی مگیرید که گمراه می‌شوید، و از آنان پس نمانید که تباه می‌گردید.

آخرین روزهای پیامبر (ص) - ۲

این خطبه ترجمان ثقل دوم در حدیث ثقلین پیامبر است.

دوم. ومن خطبة له عليه السلام يذكر فيها فضائل أهل البيت: نَحْنُ الشُّعَارُ وَالْأَصْحَابُ وَالْخَزَنَةُ وَالْأَبْوَابُ وَلَا تُؤْتَى الْبُيُوتُ إِلَّا مِنْ أَبْوَابِهَا فَمَنْ أَتَاهَا مِنْ غَيْرِ أَبْوَابِهَا سَمِيَ سَارِقًا. (۸۱) ترجمه: ما خاصگان، و یاران، و گنجوران نبوت، و درهای رسالتیم. در خانه ها جز از درهای آن نتوان در شد، و آن که جز از در، به خانه درآمد به دزدی نامیده شد.

این خطبه بعد از سید رضی در دو منبع زیر به چشم می خورد: عبدالواحد بن محمد التمیمی الآمدی (۵۵۰)، و یحیی بن حمزة العلوی الیمنی (۷۰۵م)، المؤید، فی الطراز لاسرار البلاغة و علوم حقایق الاعجاز. (۸۲) آقا جمال الدین محمد خوانساری در شرح این حدیث چنین نوشته است: نَحْنُ الشُّعَارُ وَالْأَصْحَابُ وَالسُّدْنَةُ وَالْأَبْوَابُ، وَلَا تُؤْتَى الْبُيُوتُ إِلَّا مِنْ أَبْوَابِهَا وَمَنْ أَتَاهَا مِنْ غَيْرِ أَبْوَابِهَا كَانَ سَارِقًا لَا تَعْدُوهُ الْعُقُوبَةُ. «مائیم شعار و أصحاب و سدن و ابواب؛ و آمده نمی شود خانه ها مگر از ابواب آنها، و هرکه بیاید آنها را از غیر ابواب آنها بوده باشد دزدی که در نگذرد از او عقوبت. شعار جامه را گویند که ملاصق بدن و موی آن باشد. سدن خدمه کعبه معظمه را گویند، و ابواب یعنی درهاست و مراد این است که مائیم پیراهن تن حضرت رسالت پناهی (ص) و أصحاب آن حضرت، و خدمه او و درهای رسیدن به او، و به خانه ها باید که از درهای آنها داخل شد چنانکه حق تعالی در قرآن مجید امر به آن کرده است، و هرکه بیاید به خانه ها از غیر درهای آنها آن دزد است یا به منزله آن و مستحق عقوبت و جزاست. پس هر که خواهد که به خانه اطاعت و فرمانبرداری آن حضرت داخل شود باید که به نزد ما آید و از آن درها

آخرین روزهای پیامبر (ص) - ۲

داخل شود و اگر از غیر آن درها بیاید مستحق عقوبت باشد مانند کسی که خانه را از غیر در آن داخل شود.»

(۸۴)

سوم. و من خطبة له عليه السلام في رسول الله ومن هو جدير بأن يكون للخلافة وفي هوان الدنيا: [رسول الله]:

أَمِينٌ وَحِيَّةٌ وَخَاتَمُ رُسُلِهِ وَبَشِيرُ رَحْمَتِهِ وَنَذِيرُ نَقْمَتِهِ. [الجدير بالخلافة]: أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِهَذَا الْأَمْرِ أَقْوَاهُمْ

عَلَيْهِ وَأَعْلَمُهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ فِيهِ، فَإِنْ شَغَبَ شَاغِبٌ اسْتَعْتَبَ فَإِنَّ أَبِي قُوتِلَ وَلَعَمْرِي لَنْ كَانَتْ الْإِمَامَةُ لَا تَنْعَقِدُ حَتَّى

يَحْضُرَهَا عَامَّةُ النَّاسِ فَمَا إِلَى ذَلِكَ سَبِيلٌ وَلَكِنْ أَهْلُهَا يَحْكُمُونَ عَلَى مَنْ غَابَ عَنْهَا ثُمَّ لَيْسَ لِلشَّاهِدِ أَنْ يَرْجِعَ وَلَا

لِلْغَائِبِ أَنْ يَخْتَارَ، أَلَا وَإِنِّي أَقَاتِلُ رَجُلَيْنِ رَجُلًا ادَّعَى مَا لَيْسَ لَهُ وَآخَرَ مَنَعَ الَّذِي عَلَيْهِ. (۸۴)

ترجمه: امین وحی اوست و خاتم فرستادگانش، رحمت او را مزده دهنده و از کیفر او ترساننده.

مردم! سزاوار به خلافت کسی است که بدان توانا تر باشد، و در آن به فرمان خدا داناتر. اگر فتنه جویی فتنه آغازد،

از او خواهید تا با جمع مسلمانان بسازد، و اگر سر باز زند سر خویش ببازد. به جانم سوگند، اگر کار امامت راست

نیاید جز بدانکه همه مردم در آن حاضر باید، چنین کار ناشدنی نماید. لیکن کسانی که حاضرند و حکم آن داند،

بر آنان که حاضر نباشند، حکم رانند، و آن گاه حاضر حق ندارد سر باز زند و نپذیرد، و نه غایب را که دیگری را

امام خود گیرد. بدانید که من با دو کس می ستیزم: آن که چیزی را خواهد که حق آن را ندارد، و آن که حق را

که بر گردن اوست نگذارد. این خطبه در تحف العقول هم قبلا نقل شده است. (۸۵)

چهارم. الخطبة القاصعة، فضل الوحي: أَنَا وَضَعْتُ فِي الصَّغَرِ بِكُلِّ كَلِمَةٍ الْعَرَبِ وَكَسَرْتُ نَوَاجِمَ قُرُونٍ رَيْبَةٍ وَمُضَرَ وَقَدْ

عَلِمْتُمْ مَوْضِعِي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِالْقُرَابَةِ الْقَرِيبَةِ وَالْمَنْزِلَةِ الْخَصِيصَةِ وَضَعَنِي فِي حِجْرِهِ وَأَنَا وَلَدٌ

آخرین روزهای پیامبر (ص) - ۲

يَضُمُّنِي إِلَى صَدْرِهِ وَيَكْنُفُنِي فِي فِرَاشِهِ وَيَمْسِسُنِي جَسَدَهُ وَيَشِمُّنِي عَرْفَهُ وَكَانَ يَمْضَغُ الشَّيْءَ ثُمَّ يُلْقِمُنِيهِ وَمَا وَجَدَ لِي كَذِبَةً فِي قَوْلٍ وَلَا خَطْلَةً فِي فِعْلٍ وَلَقَدْ قَرَنَ اللَّهُ بِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ لَدُنْ أَنْ كَانَ فَطِيمًا أَعْظَمَ مَلَكٍ مِنْ مَلَائِكَتِهِ يَسْلُكُ بِهِ طَرِيقَ الْمَكَارِمِ وَمَحَاسِنِ أَخْلَاقِ الْعَالَمِ لَيْلَهُ وَنَهَارُهُ وَلَقَدْ كُنْتُ أَتَّبِعُهُ اتِّبَاعَ الْفَصِيلِ أَثَرُ أُمِّهِ يَرْفَعُ لِي فِي كُلِّ يَوْمٍ مِنْ أَخْلَاقِهِ عِلْمًا وَيَأْمُرُنِي بِالْإِقْتِدَاءِ بِهِ وَلَقَدْ كَانَ يُجَاوِرُ فِي كُلِّ سَنَةٍ بِحِرَاءٍ فَأَرَاهُ وَلَا يَرَاهُ غَيْرِي وَلَمْ يَجْمَعْ بَيْتٌ وَاحِدٌ يَوْمَئِذٍ فِي الْإِسْلَامِ غَيْرَ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) وَخَدِيجَةَ وَأَنَا ثَالِثُهُمَا أَرَى نُورَ الْوَحْيِ وَالرَّسَالَةِ وَأَشْمُ رِيحَ النَّبُوءَةِ وَلَقَدْ سَمِعْتُ رَنَةَ الشَّيْطَانِ حِينَ نَزَلَ الْوَحْيُ عَلَيْهِ (صلى الله عليه وآله) فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا هَذِهِ الرَّنَّةُ فَقَالَ هَذَا الشَّيْطَانُ قَدْ أَيْسَ مِنْ عِبَادَتِهِ إِنَّكَ تَسْمَعُ مَا أَسْمَعُ وَتَرَى مَا أَرَى إِلَّا أَنَّكَ لَسْتَ بِنَبِيٍّ وَلَكِنَّكَ لَوْزِيرٌ وَإِنَّكَ لَعَلَى خَيْرٍ. (۸۶)

ترجمه: شما می دانید مرا نزد رسول خدا چه رتبت است، و خویشاوندیم با او در چه نسبت است. آنگاه که کودک بودم مرا در کنار خود نهاد و بر سینه خویشم جا داد، و مرا در بستر خود می خوابانید چنانکه تنم را به تن خویش می سود و بوی خوش خود را به من می بویانید. و گاه بود که چیزی را می جوید، سپس آن را به من می خورانید. از من دروغی در گفتار نشنید، و خطایی در کردار ندید. هنگامی که از شیر گرفته شد خدا بزرگترین فرشته از فرشتگانش را شب و روز همنشین او فرمود تا راههای بزرگواری را پیمود، و خویهای نیکوی جهان را فراهم نمود. و من در پی او بودم در سفر و حضر چنانکه شتر بچه در پی مادر. هر روز برای من از اخلاق خود نشانه ای برپا می داشت و مرا به پیروی آن می گماشت. هر سال در حراء خلوت می گزید، من او را می دیدم و جز من کسی وی را نمی دید. آن هنگام جز خانه ای که رسول خدا (ص) و خدیجه در آن بود، در هیچ خانه ای مسلمانی راه

آخرین روزهای پیامبر (ص) - ۲

نیافته بود، من سومین آنان بودم. روشنایی وحی و پیامبری را می دیدم و بوی نبوت را می شنودم. من هنگامی که وحی بر او (ص) فرود آمد، آوای شیطان را شنیدم. گفتم: ای فرستاده خدا این آوا چیست؟ گفت: این شیطان است که از آن که او را نپرستند نومید و نگران است. همانا تو می شنوی آنچه را من می شنوم، و می بینی آنچه را من می بینم، جز اینکه تو پیامبر نیستی و وزیری و بر راه خیر می روی.

پنجم: خطبه شقشقیه: أَمَّا وَاللَّهِ لَقَدْ تَقَمَّصَهَا فُلَانٌ وَإِنَّهُ لَيَعْلَمُ أَنَّ مَحَلِّي مِنْهَا مَحَلُّ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحَى يَنْحَدِرُ عَنِّي السَّيْلُ وَلَا يَرْقَى إِلَى الطَّيْرِ فَسَدَلْتُ دُونَهَا ثَوْبًا وَطَوَيْتُ عَنْهَا كَشْحًا وَطَفِقْتُ أُرْتِي بَيْنَ أَنْ أَصُولَ بَيْدَ جَدَاءٍ أَوْ أَصْبِرَ عَلَى طَخِيَةِ عَمِيَاءَ يَهْرُمُ فِيهَا الْكَبِيرُ وَيَشِيبُ فِيهَا الصَّغِيرُ وَيَكْدَحُ فِيهَا مُؤْمِنٌ حَتَّى يَلْقَى رَبَّهُ. [ترجیع الصبر]: فَرَأَيْتُ أَنَّ الصَّبْرَ عَلَى هَاتَا أَحَجَى فَصَبَرْتُ وَفِي الْعَيْنِ قَذَى وَفِي الْحَلْقِ شَجًّا أَرَى تُرَائِي نَهْبًا (۸۷)

ترجمه: هان! به خدا سوگند فلان جامه خلافت را پوشید و می دانست خلافت جز مرا نشاید، که آسیا سنگ تنها گرد استوانه به گردش در آید. کوه بلند را مانم که سیلاب از ستیغ من ریزان است، و مرغ از پریدن به قله ام گریزان. چون چنین دیدم دامن از خلافت در چیدم، و پهلوی از آن پیچیدم، و ژرف بیندیشیدم که چه باید، و از این دو کدام شاید؟ با دست تنها بستیزم یا صبر پیش گیرم و از ستیز بپرهیزم؟ که جهانی تیره است و بلا بر همگان چیره بلایی که پیران در آن فرسوده شوند و خردسالان پیر، و دیندار تا دیدار پروردگار در چنگال رنج اسیر. چون نیک سنجیدم، شکیبایی را خردمندانه تردیدم، و به صبر گراییدم حالی که دیده از خار غم خسته بود، و آوا در گلو شکسته. میراثم رבוده این و آن، و من بدان نگران.

این خطبه مهم در چندین منبع قدیم شیعی به شکل مسند نقل شده است. (۸۸)

آخرین روزهای پیامبر (ص) - ۲

نتیجه: نگاه اجمالی به پنج خطبه فوق در نهج البلاغه به وضوح نشان می دهد که از منظر علی بن ابی طالب در نهج البلاغه ایشان خود را جانشین دینی و سیاسی پیامبر می دانسته که حقش غضب شده است.

ب. چهار خلیفه نخست و مسئله تعیین جانشین

رویه پنج خلیفه بعد از پیامبر در مورد تعیین جانشین چه بوده است؟ بیشک آنها تاسی به پیامبر را عملاً نصب العین خود می دانستند. ابوبکر در بیماری مرگ در سال ۱۳ برای عمر بن خطاب پیمان گرفت که پس از وی خلیفه شود. (۸۹) در سال ۲۳ عمر در بیماری مرگ شورایی شش نفر را منصوب کرد تا از میان خود یکی را به خلافت تعیین کنند: علی بن ابی طالب، عثمان بن عفان، عبدالرحمن بن عوف، سعد بن ابی وقاص، زبیر بن عوام، و طلحة بن عبیدالله را تعیین کرد تا در صورت تساوی کسی خلیفه باشد که عبدالرحمن بن عوف در طرف اوست. این شوری علی بن ابی طالب را برگزید بشرط عمل به کتاب خدا و سنت رسول الله و سیره دو خلیفه (ابوبکر و عمر). علی عمل به کتاب خدا و سنت رسول الله را پیشتر نپذیرفت و گفت که به روش خود عمل خواهد کرد. گزینه دوم شوری عثمان بود. وی عمل به سیره دو خلیفه را پذیرفت و توسط عبدالرحمن بن عوف به عنوان خلیفه سوم معرفی شد. (۹۰)

در سال ۳۵ عثمان قبل از تعیین جانشین در شورش مردم به قتل رسید. مهاجران و انصار از علی خواستند خلافت را بپذیرد. علی گفت: من وزیر باشم بهتر از آن است که امیر باشم. اصرار کردند. گفت در مسجد با رضایت مردم مردم با علی بیعت کردند. (۹۱) چون در سال ۴۰ علی بن ابی طالب توسط ابن ملجم مرادی ضربت خورد، جندب

آخرین روزهای پیامبر (ص) - ۲

بن عبدالله پیش علی رفت و گفت ای امیر مومنان اگر ترا از دست دادیم و امید است ندهیم با حسن بیعت کنیم؟ گفت: نه دستور می دهم نه منع می کنم، شما بهتر می دانید. (۹۲) آنگاه به حسن و حسین توصیه های اخلاقی کرد. در سفارش به حسن جز موازین اخلاقی نبود. در وصیت نامه عمومی علی بن ابی طالب نیز نکته ای درباره نصب جانشین بعد از خود نبود. آنگاه حسن شش ماه خلافت کرد. (۹۳) شیخ مفید در ارشاد نوشته که حسن بن علی وصی پدرش در امور خانواده و اوقاف و صدقات بود و برای وی وصیت مشهوری نوشته که جمهور علما آنرا نقل کرده اند. چون امیرالمؤمنین (ع) از دنیا رفت حسن (ع) خطبه برای مردم خطبه خواند و حقش را ذکر کرد و أصحاب پدرش با او بیعت کردند. (۹۴)

به شکل خلاصه ابوبکر عمر را به عنوان جانشین تعیین کرد. عمر شورایی شش نفره به مدیریت عبدالرحمن بن عوف را تعیین کرد و در نهایت عثمان به عنوان خلیفه تعیین شد. عثمان قبل از تعیین جانشین به قتل رسید و مردم در بیعت با علی بن ابی طالب بر هم سبقت می گرفتند. (۹۵) علی رسماً جانشینی تعیین نکرد، و أصحاب با حسن بن علی بیعت کردند. بنابراین در این پنج خلیفه، ابوبکر و عمر جانشین تعیین کردند. عثمان قبل از تعیین جانشین کشته شد و علی بن ابی طالب جانشینی تعیین نکرد. سیره عملی خلفای اموی، عباسی و عثمانی تعیین جانشین بوده است.

اکنون پرسش جدی از خلفای اول و دوم این است: اگر پیامبر تعیین جانشین را به امت واگذار کرد چرا شما به سیره پیامبر وفادار نماندید و خود تعیین جانشین کردید؟! البته مشابه این سوال هم از شیعیان که معتقدند جانشینی پیامبر و امام همواره با نص و نصب است پرسیدنی است چرا علی بن ابی طالب جانشین سیاسی بعد از خود را

آخرین روزهای پیامبر (ص) - ۲

علنا نصب نکرد؟ آیا تعیین جانشین توسط پیامبر عیناً معادل تعیین جانشین توسط ائمه بوده یا منطق این دو امر متفاوت است؟ قول رایج شیعه منطق واحد در هر دو مسئله است. در این زمینه در مجالی دیگر بحث خواهیم کرد.

إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا (أحزاب ۵۶) خدا و فرشتگانش بر پیامبر درود می‌فرستند؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، بر او درود فرستید و سلام گوید و کاملاً تسلیم (فرمان او) باشید.

آخرین روزهای پیامبر (ص) - ۲

یادداشت‌ها

۱. آخرین روزهای پیامبر (ص): هشتاد روز آخر پیامبر (۵ دی ۱۳۹۶).
۲. صحیح مسلم، کتاب ۲۵: الوصیة، باب ۵: ترک الوصیة لمن لیس له شیء یوصی فیہ، ح ۱۶۳۵، ص ۷۷۱؛ صحیح البخاری، کتاب ۵۵: الوصایا، باب ۱: الوصایا، ح ۲۷۴۱، ابن سعد، الطبقات الکبری، ذکر من قال ان رسول الله لم یوص، ح ۲، ج ۲، ص ۲۲۸.
۳. صحیح مسلم، کتاب ۲۵: الوصیة، باب ۵: ترک الوصیة لمن لیس له شیء یوصی فیہ، ح ۱۶۳۴ (۱۶)، ص ۷۷۱؛ و صحیح البخاری، کتاب ۵۵: الوصایا، باب ۱: الوصایا، ح ۲۷۴۰، و کتاب ۶۴: المغازی، باب ۸۳: مرض النبی ووفاته، ح ۴۴۶۳، ص ۸۴۳؛ و کتاب ۶۹: فضائل القرآن، باب ۱۸: الوصیة بکتاب الله عزوجل، ح ۵۰۲۲، ص ۵۰۲۲.
۴. صحیح البخاری، کتاب ۵۶: الجهاد والسير، باب ۱۷۵: جوائز الوفاء و باب ۱۷۶: هل يستشفع الى اهل الذمة ومعاملتهم، ح ۳۰۵۳، ص ۵۸۴.
۵. پیشین، کتاب ۶۴: المغازی، باب ۸۳: مرض النبی ووفاته، ح ۴۴۳۱، ص ۸۳۹.
۶. پیشین، کتاب ۵۸: الجزية والموادعة، باب ۶: اخراج اليهود من جزيرة العرب، ح ۳۱۶۸، ص ۶۰۷.
۷. ابن سعد، الطبقات الکبری، ذکر الکتاب الذی أراد رسول الله (ص) ان یکتبه لامته فی مرضه الذی مات فیہ، ج ۲، ص ۲۱۳؛ الطبری، تاریخ الرسل والملوک، ج ۳، ص ۱۹۳-۱۹۲: دو حدیث.
۸. مسند احمد بن حنبل، مسند عبدالله بن عباس، ح ۱۹۳۵، ج ۳، ص ۴۰۸-۴۰۹، و کمی مختصرتر: ح ۳۳۳۶، ج ۵، ص ۳۵۱؛ ح ۲۶۷۶، ج ۴، ص ۴۱۵.
۹. صحیح البخاری، کتاب ۶۴: المغازی، باب ۸۳: مرض النبی ووفاته، ح ۴۴۳۲، ص ۸۳۹؛ صحیح مسلم، کتاب ۲۵: الوصیة، باب ۵: ترک الوصیة لمن لیس له شیء یوصی فیہ، ح ۱۶۳۷ (۲۰)، ص ۷۷۲.
۱۰. صحیح مسلم، کتاب ۲۵: الوصیة، باب ۵: ترک الوصیة لمن لیس له شیء یوصی فیہ، ح ۱۶۳۷ (۲۱)؛ النسائی، السنن الکبری، کتاب ۲۸: العلم، باب ۱۳: کتابة العلم فی الالواح والاکتاف، ح ۵۸۲۶، ج ۵، ص ۳۶۸؛ ابن سعد، الطبقات الکبری، ذکر الکتاب الذی أراد رسول الله (ص) ان یکتبه لامته فی مرضه الذی مات فیہ، ج ۲، ص ۲۱۴؛ الطبری، تاریخ الرسل والملوک، ج ۳، ص ۱۹۳-۱۹۲.
۱۱. سنن ابی داود، کتاب ۱۴: الخراج والفیء والامارة، باب ۲۸: اخراج اليهود من جزيرة العرب، ح ۳۰۲۹، ج ۴، ص ۶۴۰.
۱۲. صحیح البخاری، کتاب ۱۳: العلم، باب ۳۹: کتابة العلم، ح ۱۱۴، ص ۴۷.

آخرین روزهای پیامبر (ص) - ۲

۱۳. مسند احمد بن حنبل، مسند عبدالله بن عباس، ح ۲۹۹۰، ج ۵ ص ۱۳۵-۱۳۴؛ صحیح البخاری، کتاب ۷۵: المرضی، باب ۱۷: قول المرضی قوموا عنی، ح ۵۶۶۹، ص ۱۱۱۴؛ و کتاب ۹۶: الاعتصام، باب ۲۶: کراهیة الاختلاف، ج ۷۳۶۶، ص ۱۴۰۳؛ صحیح مسلم، کتاب ۲۵: الوصیة، باب ۵: ترک الوصیة لمن لیس له شیء یوصی فیہ، ح ۱۶۳۷ (۲۲) ص ۷۷۲؛ النسائی، السنن الکبری، کتاب ۲۸: العلم، باب ۱۱: کتابة العلم، ح ۵۸۲۱، ج ۵، ص ۳۶۶، و کتاب ۴۲: الطب، باب ۲۴: قول المرضی قوموا عنی، ح ۷۴۷۴، ج ۷، ص ۶۲-۶۳؛ ابن سعد، الطبقات الکبری، ذکر الکتاب الذی أراد رسول الله (ص) ان یکتبه لامته فی مرضه الذی مات فیہ، ج ۲ ص ۲۱۴-۲۱۵.
۱۴. ابن سعد، الطبقات الکبری، ذکر الکتاب الذی أراد رسول الله (ص) ان یکتبه لامته فی مرضه الذی مات فیہ، ج ۲ ص ۲۱۳.
۱۵. النسائی، السنن الکبری، کتاب ۲۸: العلم، باب ۱۳: کتابة العلم فی الالواح والاکتاف، ح ۵۸۲۶، ج ۵، ص ۳۶۸، تفرد به النسائی من بین أصحاب الکتاب الستة؛ مسند احمد بن حنبل، مسند جابر بن عبدالله، ح ۱۴۷۲۶، ج ۲۳، ص ۶۸؛ ابن سعد، الطبقات الکبری، ذکر الکتاب الذی أراد رسول الله (ص) ان یکتبه لامته فی مرضه الذی مات فیہ، ج ۲ ص ۲۱۳ و ۲۱۴ دو حدیث.
۱۶. ابن سعد، الطبقات الکبری، ذکر الکتاب الذی أراد رسول الله (ص) ان یکتبه لامته فی مرضه الذی مات فیہ، ج ۲ ص ۲۱۴.
۱۷. ابن سعد، الطبقات الکبری، ذکر الکتاب الذی أراد رسول الله (ص) ان یکتبه لامته فی مرضه الذی مات فیہ، ج ۲ ص ۲۱۵.
۱۸. هیکل، حیاة محمد، ص ۴۶۷-۴۶۶.
۱۹. پاسخ به هیکل برگرفته از محاضرات جعفر سبحانی، به قلم جعفر الهادی، سیدالمرسلین، ج ۲ ص ۶۷۲-۶۷۱.
۲۰. شرح النووی علی مسلم، ص ۱۰۴۱.
۲۱. ابن تیمیة، منهاج السنة النبویة فی نقض کلام الشیعة القدیریة، ج ۶، ص ۳۰-۱۹.
۲۲. طبری، تاریخ الرسل والملوک، ج ۳ ص ۱۸۹. ترجمه فارسی از ترجمه ابوالقاسم پاینده نقل کرده ام ج ۴ ص ۶۵.
۲۳. ابوالقاسم سلیمان بن احمد الطبرانی، المعجم الکبیر، مسند حسن بن علی بن ابی طالب، ح ۲۶۷۶، ج ۳، ص ۵۷-۵۴.
۲۴. الصدوق، الامالی، مجلس ۹۲، ح ۱۰۰۴ (۶)، ص ۷۳۵-۷۳۴، قسم الدراسات الاسلامیة، مؤسسة البعثة، قم، ۱۴۱۷ق؛ ترجمه برگرفته از الامالی او المجالس، متن همراه با ترجمه محمد باقر کمره ای، ص ۶۳۶-۶۳۴، الاعلمی بیروت؛ محمد بن الفتال النیشابوری (م ۵۰۸)، روضة الواعظین، مجلس فی ذکر وفاة سیدنا ومولانا ص، ح ۱۸۷ (۳) ص ۱۸۷-۱۸۶، تحقیق غلامحسین مجیدی و مجتبی فرجی، قم، دلیل ما، ۱۳۸۱؛ ابن شهر آشوب (م ۵۸۸)، مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۲۳۵.
۲۵. محمد تقی التستری، قاموس الرجال، مؤسسة النشر الاسلامی، قم، شماره ۳۴۵۸ ج ۵ ص ۳۳۲.
۲۶. عز الدین علی بن محمد ابن اثیر، اسد الغابة، ش ۲۳۳۳ ص ۵۳۳.

آخرين روزهای پیامبر (ص) - ۲

۲۷. پیشین، ش ۲۳۳۴، ص ۵۳۳-۵۳۴.
۲۸. سيرة ابن هشام ج ۴ ص ۳۰۴-۳۰۵؛ ابن سعد، الطبقات الكبرى ج ۲ ص ۱۹۱؛ تاريخ الطبری، ج ۳ ص ۱۹۸، ترجمه فارسی ابوالقاسم پاینده ۴ ص ۷۱.
۲۹. الطبری، تاريخ الرسل والملوک، ج ۳ ص ۱۸۸؛ ابن سعد، الطبقات الكبرى: ذکر خروج رسول الله ﷺ الى البقيع واستغفاره لاهله والشهداء، ج ۲ ص ۱۸۲؛ المفید، الارشاد ج ۱ ص ۱۸۱.
۳۰. ابن سعد، الطبقات الكبرى، ذکر تخيير رسول الله ﷺ، ج ۲ ص ۲۰۴-۲۰۲، سيرة ابن هشام، ج ۴ ص ۲۸۹-۲۹۰.
۳۱. الطبقات الكبرى، ذکر عرض رسول الله ﷺ ص القرآن على جبرئيل و اتكافه في السنة التي قبض فيها، ج ۲ ص ۱۷۴-۱۷۵؛ صحيح البخاری، كتاب ۶۱: المناقب، باب ۲۵: علامات النبوة في الإسلام، ح ۳۶۲۴، ص ۶۹۲؛ صحيح مسلم، كتاب ۴۴: فضائل الصحابة، باب ۱۵: فضائل فاطمة بنت النبي ﷺ، ح ۲۴۵۰ (۹۸-۹۹)، ص ۱۱۴۶-۱۱۴۷؛ الطبری ج ۲ ص ۲۹۱؛ المفید، الارشاد، ج ۱ ص ۱۸۱.
۳۲. روايت اول ودوم در طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۱۷۴.
۳۳. مفید، الارشاد، ج ۱ ص ۱۸۶-۱۸۷.
۳۴. صحيح البخاری، ، كتاب ۶۱: المناقب، باب ۲۵: علامات النبوة في الإسلام، ح ۳۶۲۴-۳۶۲۵، ص ۶۹۲-۶۹۳؛ صحيح مسلم، كتاب ۴۴: فضائل الصحابة، باب ۱۵: فضائل فاطمة بنت النبي ﷺ، ح ۲۴۵۰ (۹۷)، ص ۱۱۴۶؛ ابن سعد، الطبقات الكبرى، ذکر ما قال رسول الله ﷺ ص لفاطمة ابنته في مرضه، ج ۲، ص ۲۱۷.
۳۵. صحيح البخاری، ، كتاب ۶۱: المناقب، باب ۲۵: علامات النبوة في الإسلام، ح ۳۶۲۴-۳۶۲۳، ص ۶۹۲؛ صحيح مسلم، كتاب ۴۴: فضائل الصحابة، باب ۱۵: فضائل فاطمة بنت النبي ﷺ، ح ۲۴۵۰ (۹۸-۹۹)، ص ۱۱۴۶-۱۱۴۷؛ ابن سعد، الطبقات الكبرى، ذکر ما قال رسول الله ﷺ ص لفاطمة ابنته في مرضه، ج ۲ ص ۲۱۷-۲۱۸. در منبع اخير سيدة نساء العالمين را اضافه دارد.
۳۶. ابن سعد، الطبقات الكبرى، ذکر ما قال رسول الله ﷺ ص لفاطمة ابنته في مرضه، ج ۲ ص ۲۱۸.
۳۷. ابن سعد، الطبقات الكبرى ، ذکر السواک الذي استنّ به رسول الله ﷺ في مرضه الذي مات فيه، ج ۲ ص ۲۰۷-۲۰۶؛ ابن هشام، السيرة النبوية، ج ۲ ص ۳۰۵؛ صحيح البخاری، كتاب ۶۴: المغازی، باب ۸۲: مرض النبي ﷺ ووفاته، ح ۴۴۳۸، ص ۸۴۰.
۳۸. صحيح مسلم، كتاب ۲۵: الوصية، باب ۵: ترك الوصية لمن ليس له شيء يوصي فيه، ح ۱۶۳۶، ص ۷۷۱ و مثله البخاری ح ۲۷۴۱ و ۴۴۵۹.
۳۹. ابن هشام، السيرة النبوية، ج ۴ ص ۳۰۶.
۴۰. ابن سعد، الطبقات الكبرى، ذکر من قال توفي رسول الله ﷺ في حجر علي بن ابي طالب، ح ۱، ج ۲ ص ۲۳۰.

آخرين روزهای پیامبر (ص) - ۲

۴۱. پیشین، روایات ۴-۲.
۴۲. پیشین، ح ۵، ص ۲۳۱-۲۳۰.
۴۳. ابن سعد، الطبقات الكبرى، ح ۶، ص ۲۲۹؛ صحيح البخارى، باب ۶۴: المغازى، باب ۸۲: مرض النبی ووفاته، ح ۴۴۳۸، ص ۸۴۰.
۴۴. صحيح البخارى، كتاب ۶۴: المغازى، باب ۸۲: مرض النبی ووفاته، ح ۴۴۳۷، ص ۸۴۰، و باب ۸۴: آخر ماتكلم به النبی، ح ۴۴۶۳، ص ۸۴۳، و كتاب ۸۰: الدعوات، باب ۲۹: دعاء النبی اللهم الرفیق الاعلی، ح ۶۳۴۸، ص ۱۲۲۰ و كتاب ۸۱: الرقاق، باب ۴۱: من احب لقاء الله احب الله لقائه، ح ۶۵۰۹، ص ۱۲۴۸؛ صحيح مسلم، كتاب ۴۴: فضائل الصحابة، باب ۱۳: فی فضل عائشة، ح ۲۴۴۴ (۸۷)، ص ۱۱۴۲.
۴۵. ابن سعد، الطبقات الكبرى، ح ۷ و ۳، ص ۲۰۳، صحيح البخارى، باب ۶۴: المغازى، باب ۸۲: مرض النبی ووفاته، ح ۴۴۳۶، ص ۸۳۹.
۴۶. ابن سعد، الطبقات الكبرى، ح ۵ و ۶، ص ۲۰۳؛ صحيح البخارى، كتاب ۶۴: المغازى، باب ۸۲: مرض النبی ووفاته، ح ۴۴۴۰، ص ۸۴۰، و كتاب المرضى، باب ۱۹: نهى تمنى المريض الموت، ح ۵۶۷۴، ص ۱۱۱۵؛ صحيح مسلم، كتاب ۴۴: فضائل الصحابة، باب ۱۳: فی فضل عائشة، ح ۲۴۴۴ (۸۵)، ص ۱۱۴۲.
۴۷. ابن سعد، الطبقات الكبرى، ذكر تخيير رسول الله، ح ۱ و ۲، ص ۲۰۲؛ صحيح البخارى، كتاب ۶۴: المغازى، باب ۸۲: مرض النبی ووفاته، ح ۴۴۳۵، ص ۸۳۹، و كتاب ۶۵: التفسير، باب ۴: النساء، ح ۴۵۸۶؛ صحيح مسلم، كتاب ۴۴: فضائل الصحابة، باب ۱۳: فی فضل عائشة، ح ۲۴۴۴ (۸۶)، ص ۱۱۴۲.
۴۸. ابن سعد، الطبقات الكبرى، ح ۸، ص ۲۰۳.
۴۹. ابن هشام السيرة النبوية ج ۴ ص ۳۰۶.
۵۰. تاريخ اليعقوبی، ج ۱، ص ۴۴۴؛ شيخ عباس قمي، منتهی الآمال، ص ۱۴۱.
۵۱. واقدی، المغازى، ج ۳، ص ۱۱۲۰؛ طبرى، تاريخ الرسل والملوك، ج ۳ ص ۲۱۷؛ كلبی، الكافي، ج ۱، ص ۴۳۹؛ ابن رستم طبرى، المسترشد، ص ۱۱۵؛ مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۲۰.
۵۲. سيرة ابن إسحاق، ص ۷۰۱-۷۰۰؛ سيرة ابن هشام، ج ۴، ص ۲۸۹؛ حسن بن موسى نوبختی؛ فرق الشيعة، ص ۳۱.
۵۳. مفید، الارشاد، ج ۱، ص ۱۸۷؛ شيخ طوسی، تهذيب الاحكام، ج ۶، ص ۲.
۵۴. تاريخ اليعقوبی، ج ۱ ص ۴۴۵.
۵۵. صحيح البخارى، كتاب ۶۲: فضائل الصحابة، باب ۵: قول النبی لو كنت متخذاً خليلاً، ح ۳۶۶۸-۳۶۶۷، ص ۷۰۰؛ ج ۶ ص ۹۱ قسطلانی.

آخرین روزهای پیامبر (ص) - ۲

۵۶. صحیح البخاری، کتاب ۶۲: فضائل الصحابة، باب ۵: قول النبی لو كنت متخذا خليلا، ح ۳۶۷۰-۳۶۶۹، ص ۷۰۱.
۵۷. ابن هشام، السيرة النبوية، ج ۴، ص ۳۰۶؛ الطبري، تاريخ الرسل والملوك، ج ۳، ص ۲۰۳-۲۰۰.
۵۸. صحیح البخاری، کتاب ۶۲: فضائل الصحابة، باب ۸۳: باب مرض النبی ووفاته، ح ۴۴۵۴-۴۴۵۳، ص ۸۴۲؛ سيرة ابن هشام، ج ۴، ص ۳۰۶-۳۰۷.
۵۹. ابن سعد، الطبقات الكبرى، ج ۲ ص ۲۳۴.
۶۰. صحیح البخاری، کتاب ۶۲: فضائل الصحابة، باب ۸۳: باب مرض النبی ووفاته، ح ۴۴۵۴-۴۴۵۳، ص ۸۴۲؛ سيرة ابن هشام، ج ۴، ص ۳۰۶-۳۰۷؛ ابن سعد، الطبقات الكبرى، ج ۲، ص ۲۳۶؛ الطبري، تاريخ الرسل والملوك، ج ۳، ص ۲۰۳-۲۰۰.
۶۱. ابن سعد، الطبقات الكبرى ج ۲ ص ۲۳۴.
۶۲. صحیح البخاری، کتاب ۲۳: الجنائز، باب ۳: الدخول على الميت بعد الموت اذا ادرج في كفنه، ح ۱۲۴۲، ص ۲۴۴-۲۴۵.
۶۳. ابن سعد، الطبقات الكبرى، ج ۲ ص ۲۳۳.
۶۴. الطبري، تاريخ الرسل والملوك، ج ۳، ص ۲۰۳-۲۰۰.
۶۵. ابن هشام، سيرة النبی، ج ۴، ص ۳۱۱-۳۱۰؛ تاريخ الطبري ج ۳ ص ۲۱۰؛ ابن سعد، الطبقات الكبرى، ج ۲ ص ۲۳۶، ترجمه ابوالقاسم پاينده ج ۴ ص ۷۸ با ویرایش.
۶۶. ابن هشام، سيرة النبی، ج ۴، ص ۳۱۳-۳۱۲؛ تاريخ الطبري، ج ۳ ص ۲۱۱، ترجمه پاينده ص ۷۹ با ویرایش.
۶۷. ابن هشام، السيرة النبوية، ج ۴ ص ۳۱۶-۳۱۳؛ ابن سعد، الطبقات الكبرى، ج ۲، ص ۲۷۰-۲۴۰؛ الطبري، تاريخ الرسل والملوك، ج ۳، ص ۲۱۵-۲۱۱ با تلخیص.
۶۸. الكليني، الكافي، كتاب الحجة، أبواب التاريخ، باب مولد النبی ص و وفاته، ح ۳۷، ج ۱ ص ۴۵۱.
۶۹. المفيد، الارشاد، ج ۱ ص ۱۸۸-۱۸۷.
۷۰. الطوسي، تهذيب الاحكام، كتاب المزار، باب ۱: نسب رسول الله و تاريخ مولده و وفاته و موضع قبره، ج ۶، ص ۳-۲.
۷۱. نهج البلاغه خ ۱۹۷، ص ۳۱۱ صبحی صالح. ترجمه نهج البلاغه از جعفر شهیدی است.
۷۲. المنقري، وقعة الصفين، ص ۲۲۴.
۷۳. المفيد، الامالي، المجلس ۲۷، ح ۵، ص ۲۳۵.
۷۴. الآمدي، غرر الحكم، حرف الواو، ش ۷۳ ص ۴۰۹، ترتيب و تدقيق عبدالحسن ذهيني، المؤسسة الفكرية للمطبوعات، بيروت، ۱۹۹۲م.

آخرین روزهای پیامبر (ص) - ۲

۷۵. نهج البلاغه خ ۲۳۵، ص ۳۵۵.
۷۶. امالی المفید، المجلس ۱۲، ح ۴، ص ۱۰۴-۱۰۲.
۷۷. نهج البلاغه، خ ۲۰۲، ص ۳۲۰.
۷۸. الكلینی، الكافی، كتاب الحجة، أبواب التاريخ، باب مولد الزهراء، ج ۳، ح ۱، ص ۴۵۸-۴۵۹.
۷۹. الطوسی، الامالی، المجلس الرابع، ح ۲۰، حدیث مسلسل ۱۶۶، ص ۱۱۰-۱۰۹.
۸۰. نهج البلاغه، خطبه ۹۷، ص ۱۴۳. با جزئی اختلاف در الفاظ: كتاب سليم بن قيس الهلالي، تحقيق محمد باقر انصاری زنجانی خوئینی، منشورات دلیل ما، قم، ۱۳۸۶ش، ح ۱۷، ص ۷۱۵. برای شرح خطبه بنگرید به شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۷ ص ۵۱-۵۲.
۸۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۵۴، ص ۲۱۶-۲۱۵. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۹ ص ۱۰۹.
۸۲. الآمدی، غررالحکم ودرر الکلم، ترتیب و تدقیق عبدالحسین دهینی، دارالهادی، بیروت، ۱۹۹۲م) فی حرف النون، ش ۱۹، ص ۳۹۶؛ العلوی الیمنی، المؤید فی الطراز لاسرار البلاغة و علوم حقایق الاعجاز، ج ۱ ص ۱۱۴.
۸۳. شرح جمال الدین محمد خوانساری بر غرر الحکم با تحقیق میرجلال الدین حسینی ارموی محدث، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۲، ج ۶، ص ۱۸۹ (مسلسل ۲۸۴۹).
۸۴. نهج البلاغه، خطبه ۱۷۳، ص ۲۴۸-۲۴۷. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۹ ص ۲۱۲-۲۱۰.
۸۵. ابن شعبه الحرانی، تحف العقول، خطبته عند ما انکر علیه قوم تسویته بین الناس فی الفیء، ص ۱۲۸ با اختلاف در الفاظ.
۸۶. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲، ص ۳۰۱-۳۰۰. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۳ ص ۱۳۹-۱۲۹.
۸۷. پیشین، خطبه ۳، ص ۵۰-۴۸. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱ ص ۱۳۲-۹۵.
۸۸. الصدوق (م ۳۸۱)، معانی الاخبار، باب معانی خطبة امیرالمؤمنین (ع)، ح ۱، ج ۱ ص ۳۶۴-۳۶۰؛ الصدوق (م ۳۸۱)، علل الشرایع، باب ۱۲۲: العلة التي من اجلها ترك امير المؤمنين (ع) مجاهدة اهل الخلاف، ح ۱۲، ص ۱۵۳-۱۵۰، به دو طریق منتهی به ابن عباس؛ الشیخ المفید (م ۴۱۳)، الارشاد ج ۱ ص ۲۹۰-۲۸۷، عن ابن عباس؛ الشیخ الطوسی (م ۴۶۰)، الامالی، المجلس ۱۳، ح ۵۴، ح مسلسل ۸۰۳، ص ۳۷۴-۳۷۲؛ ابن شهر آشوب (م ۵۸۸)، المناقب، ج ۲ ص ۲۰۵-۲۰۴؛ احمد بن علی الطبرسی (قرن ۶)، الاحتجاج ج ۱ ص ۱۹۴-۱۹۱؛ سبط ابن الجوزی (م ۶۵۴)، تذکرة الخواص، ج ۱، ص ۱۲۰-۱۱۷.
۸۹. الطبری، تاریخ الرسل والملوک، ج ۳ ص ۴۳۱-۴۲۸.
۹۰. پیشین، ج ۴ ص ۲۴۱-۲۲۸.

آخرین روزهای پیامبر (ص) - ۲

۹۱. پیشین، ج ۴، ص ۴۴۱-۴۲۷.

۹۲. پیشین، طبری، ج ۵، ص ۱۴۷-۱۴۶.

۹۳. پیشین ص ۱۴۷-۱۴۸.

۹۴. المفید، الارشاد، ج ۲ ص ۷.

۹۵. امام علی در خطبه شقشقیة (خ ۳) نهج البلاغة نحوه خلافت چهار خلیفه نخست را با بلاغت تمام تشریح کرده است.

تحریر سخنرانی شنبه ۲۷ آبان ۱۳۹۶، ۲۹ صفر ۱۴۳۹، ۱۸ نوامبر ۲۰۱۷، مرکز اسلامی فرهنگی کالیفرنیا، شمالی، اکلند

زمان انتشار: ۱ اسفند ۱۳۹۶ ایام رحلت فاطمه زهرا (س)



kadivar.mohsen59@gmail.com

<http://kadivar.com/?p=16443>

تمام حقوق محفوظ است.

نقل مطلب به هر صورت تنها با ذکر منبع مجاز است.